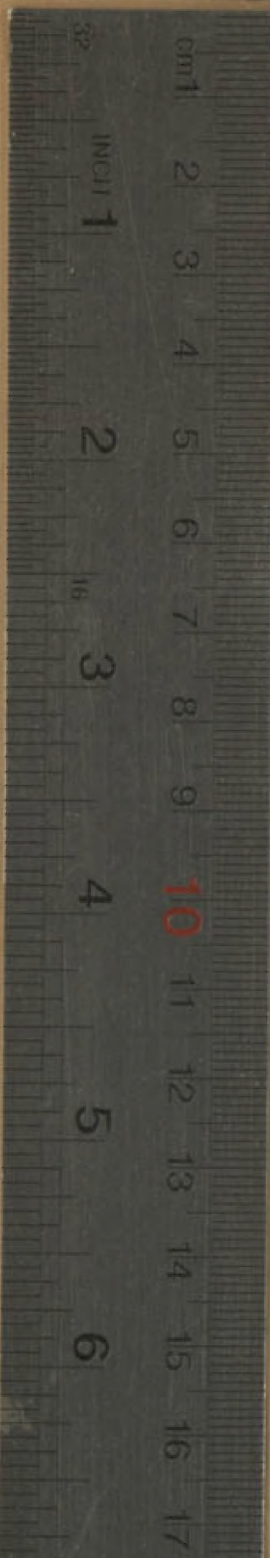


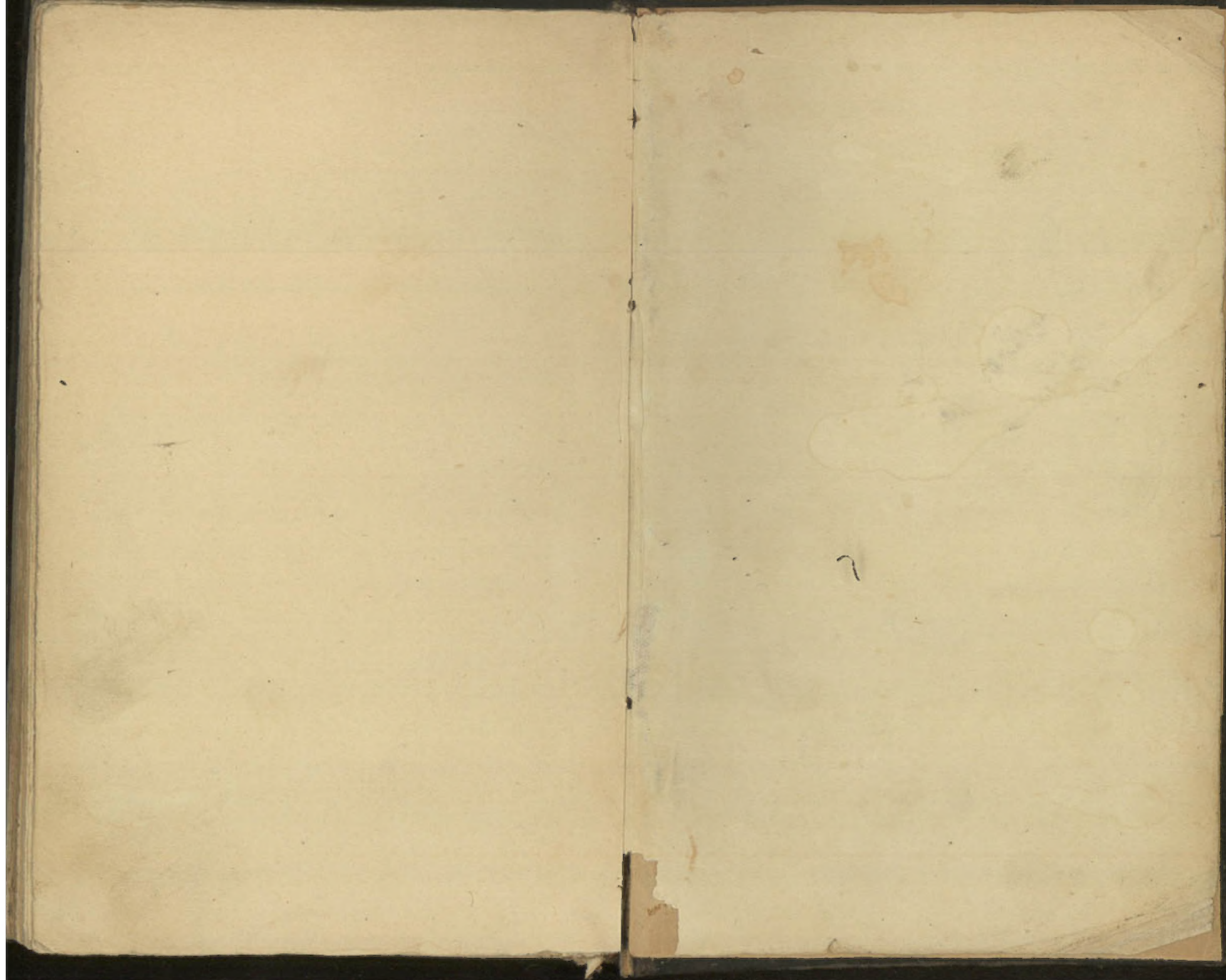
بازدید شد
۱۳۸۲

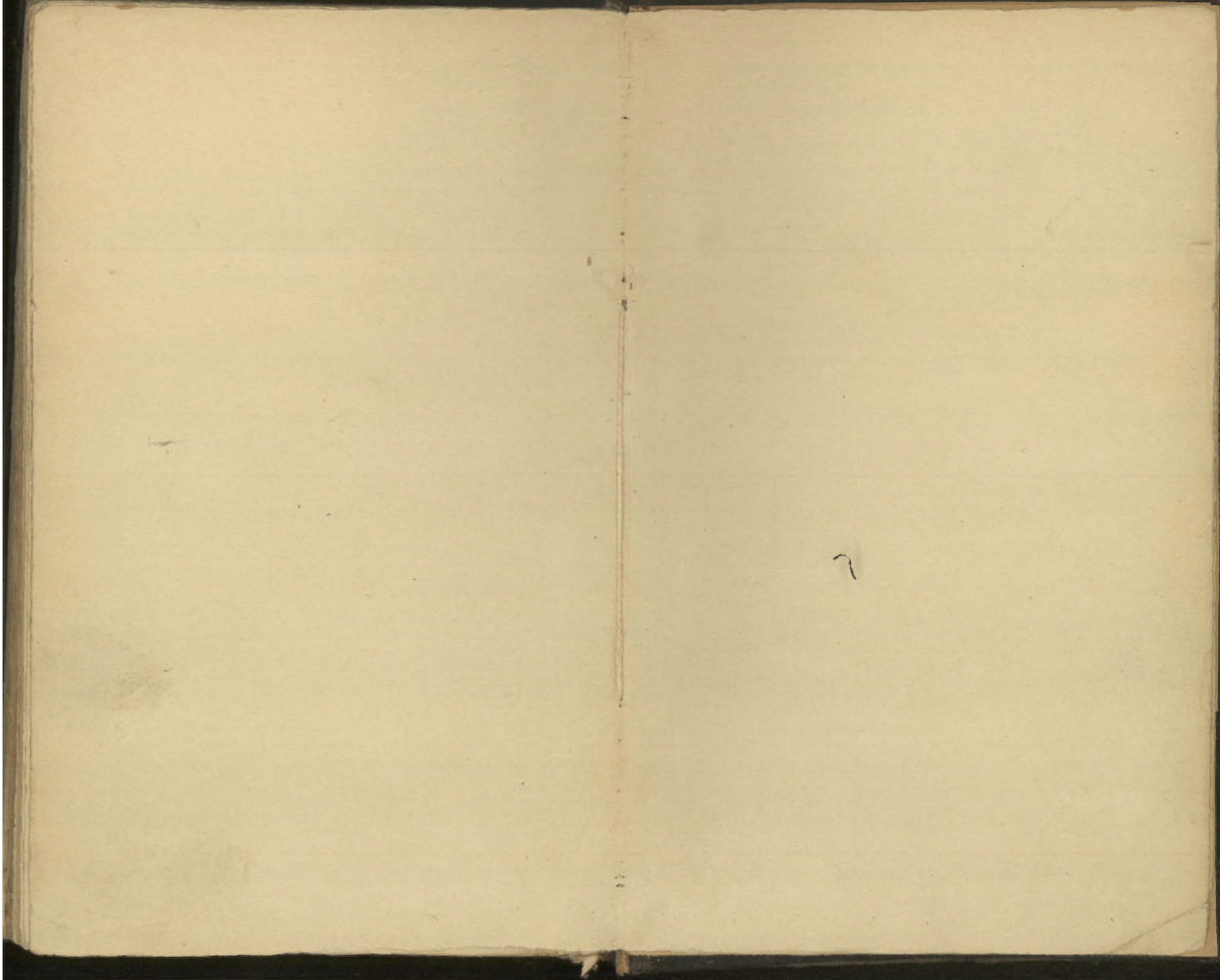
بازرسی شد
۶ - ۲۷

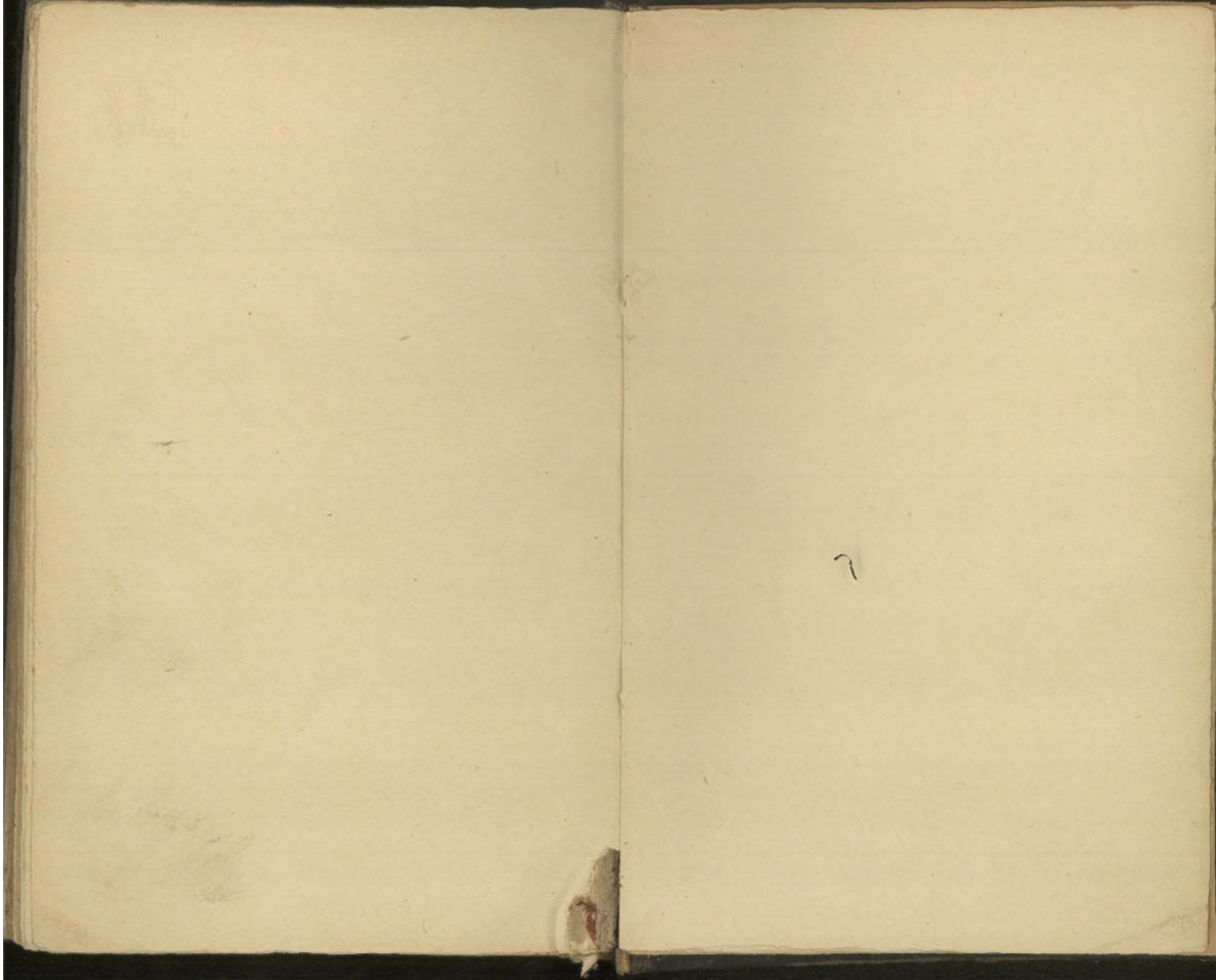


شماره ثبت کتاب	۱۴۴۵۸
موضوع	۱۴۴۵۸
مؤلف	۱۶۸۵
کتاب ذوالفقار	
کتابخانه مجلس شورای ملی	

نسخه فهرست شده
۷۵۵۲







خط ابن ابي بكر بن محمد

خط ابن ابي بكر بن محمد



هذه كتابا ذوالالفقا



بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد سزاوار کامل جامع مبتدا از عین
 وحکیم سر و ف سائر العیوب است
 و درود کامل قرین روان کامل مکمل
 هادی و شافع مشفع معاصی است
 و استمداد میجوییم از قلاع قلاع ظلمت
 و جفا و کاشف غطاء از عین صفوت و
 صفا علی عالی اعلی روحی و روح
 العالمین له الفداء و بعد چون
 باغوا و شیطان معصی در عموم بلاد
 حضورنا

این کتاب در کتابخانه
 حضرت میرزا محمد باقر
 خراسانی در شهر
 مشهد مقدس موجود است

فوالفقار

خصوصا ایران انتشار یافت و باعث خرب
 ابدان وادیان مردم ستمناضعفاء اهل ایمان گرد
 و شیطان با تر از ان دای هرگز گنایمیرد که مستحق
 بقلیان تریاک و بمضمون خبر اذ اظهر البتة فلیظهر
 العالم علموا به و لکن منکم آمة یدعون الی الخیر
 بالمعروف و ینہون عن المنکر ہر کس کہ اہل
 باشد لازم کہ در پی دفع ان کوشید
 بزجر و منع ناهی باشند و انکسکہ استطاعت
 این امرند آشته باشد بزبان در تدارک تجز
 این بینان باشد و لا بقلب منکر باشد و کلام
 لسانی را بجمہ جا و اغلب جاها نشود رسانیدن

۲ و بکلام کتی بهتر توان انکار این عمل

شنیعرا انتشار دادن و از علماء معروفه کم

کس متعرض این فقره گردیده و بعضی هم که نوشتند

در این باب نوشته آنها از کثرت اختصار و

عوام فہم نبودن عبارت چندان مفید نیفتاد

لہذا این احقر علی بن خود لازم شمرده و این مسئلہ

رسالہ قرار دادم و او را ذوالفقار نام گذاشتم

امید کہ در دفع فساد و اصلاح عباد و تعمیر بلاد

فائده بخشد و این رسالہ را مرتب گردانیدم

بر مقدمہ و چند فقرہ و خاتمہ **مقدمہ** در

بحث **بدانکہ** بعضی از جمله عاذا خود قرار

داده اند

کشیدن

کشیدن دود تریاک را بنفس و اقسامی برای ان

وضع کرده اند چنانچہ در اوایل رسم شدن ان و ہم

اکنون در بعض بلاد مثل غازی قلینا انشی دارند

کہ کوزہ ای کہ بر او سوراخی کوچک کرده اند

او بر دراونی با سنگ چسپانیدہ و سرش

نی را بدھان میکنند و جوی **ترباک** را

اندک نرم کرده بر آن سوراخ کوچک میچسبانند

و با انبر تاثیر اندیک ان تریاک بر دھان

میکنند و ان تریاک دودی میکند و نظیر

فیس چینوی از ان فی و دھان ظاهر میشود

و قدری کہ سوخت و تریاک روان شد

سیمنی باریک بروی آن تریاک در آن سوراخ
مید و اند و باز با انگشت مثلا اطراف او را برده
سوراخ جمع کرده و باز دمی دیگر میکشند و هکذا
و این زمانها بجهت تسهیل در اغلب بلاد نمایند
چراغی رسم کرده اند و کیفیتش بهمان قسم است
مگر آنکه چراغی و فیتله روشن میکنند و بر
اوشیشه مثلا میکشند و از آنکه شعله یک
مثلا داشته باشد تا شعله را جمع کند و
سوراخ کوچک قلیا نر از نزدیک اشعله و
سوراخ کشاد را بد آن گذاشته میکشد
و فرق این دو آن است که در این قسم
تکیه کند

تکیه کند شخص کشنده تا قلیان بر شعله رسد
مگر بکلفت او را بلند نماید و در آن قسم
هم سهل است و زحمت انقسم اول پیشراست
لهذا بیشتر طول میکشد از اینجهت کمتر
کشیده میشود با تقسم و از این بایست که ضرر
کمتر مینماید و لاسک برادر مشغال است و
اول را منسوخ کرده اند و در هر دو قسم حجت
بجسب اشخاص تفاوت دارد از این خود الی
و زیاده هست کشنده ها هم تفاوت دارند
در کشیدن بعضی دو سه قلیانی میکشند
زیاده الی چهار پنج مثقال و زیاده و تمام اوقات
بیداری و بعضی بیشتر مبتلا گشته و گرفتار جود

شده اند و او چنان است که تریاک که کشیده شد

در صوفش لطیفش بنفس جذب شد ^{عربی} فضله و

از آن با ستعانت همان ^{شده} سیمک داخل انسور رخ

در بطن انملعون میماند کم ^{میکنند} کم جمع شده و این ^{میکنند}

و میجو شایسته و از آن صفوی میگیرند و نام او را جوهر ^{تریاک}

میکوینند و شیر افکن لقبش گذاشته اند و در واقع شیر

افکن است لهذا کسانی که مدتها عادت بقلیان

تریاک دارند و از باب آنکه عادت سبب آن است

که انگلیفیت چندان محسوس آنها نمیشود و از این

جهت هم روز بروز زیاد میکنند در قلیان پیوسته

از غیر از زیادتی آن از باب کم کیفیت بردن یا وسعت

نداشتن بیست و چهار ساعت ^{ندند} مشا بجز هر پیرا

و هر قلیان آن کار بسیار قلیان تریاک میکند و ^{شده}

کش ها باز در میان تریاکها محسوس میشوند و قیمت

کذا فی هم بجز هر آنسو ^{خسته} گذاشته اند بلکه منگور شد

که بعضی عدا تریاک را بقصد جوهر میسوزانند

بالا فراز همدانها آنکه جوهر کشیدن اسباب

آن شده است که دکا و اگر داند و اصطلاح

اهل آن فن یا چراغ فرار داده اند که تریاکها

انها بجامع میشوند و جابجا بخند مات آنها

مشغول است که آنها بر قلیان او تریاک ^{میکشند}

که سوخته بر او بماند و همین اسباب

آن آ که هرزه ها و تریاکها دور هم جمع

شده بعض جوانها بوالهوس را در دام

می اندازند و علاوه بر ضلالت اضلال غیری
 می نمایند و همین باز باشد برای کثر است
 در بعض جاها یا جرایعها با جی هم بعضی میدهند
 که باینها مضحکه انداختن بود و میباشد اینها را
 منع از ادخال رجال تمامند و بعضی از رجال و
 کفیات اند در طی این رساله ذکر خوا
 شد و هم اقسام آن حرام است عقده و
 عرفا و شرعا و ماله و دینا و دینا و اگر
 چه اخرا شد حرمة از او وسط و او وسط
 است حرمة از اول است و لکن لا یمانه
 بین الاعدام و الشر و حرمت آن آله
 است از کتاب و سنت و عقل و نقل
 فقیر اولی در مضامین افیون بد است
 است مضامین افیون و افیون

عقود

بمعنی مسبت است یعنی چرت آوردن و بحال کشیدن
 و در درجه حکام سر و خشک او مناسب
 طبیعت مود است نه حیوة و اینها دو قسم
 او کشنده او متحد است و منوم و بخیر کننده
 عضود را و جاع و مسقط است کما یسیر کرانیا
 شنبه یسیر بداند که خداوند بصدق کامله
 خود قلب را منبع حیوة قرار داده است
 در جوش است و مثل چراغ که قند دارد
 و سر و غنی و سر و شتی او با طرف خافیه
 منفرد میشود خدا هم در کارخانه است
 سلطونی قرار داده و حرارتی که
 آن حرارت بواسطه انحراف طوبیت بر جا
 و انحراف طوبیت بر جا مشغول است
 بجای سر و غنی و چراغ و نور حیوة با واسطه

از طلب باطل منصرف میشود و خالصان بخیر میروند
و حواس مینع آنها از آلودگی و در اول من رطوبت و غلبه
و خارش کماله آورده و بتی پیری میروند و انحراف
کم کم آن رطوبت را تمام میکنند و همیشه بر ریشه
خود میزنند و انحراف هم کم کم
میشود تا آنکه آن رطوبت تمام
میشود و آن خارش هم خاموش میشود
چنانچه چراغ به تمام شد و نور و غلظت
میشود و لکه ها در پیرها قوی جانت
غنی میگردند و جراثیم غریبه
مستوی میشود و رطوبت را آنها کم
و رطوبت غریبه زیاد و مجامع چند
بخورد و حب و پاک باسفو
پار یا ضن و نخوز ا لک

و هر چه

و هر چه زود تر از رطوبت بجای
باید عمر زود تر تمام میشود و هر چه
باعث نقصان از رطوبت و اطباء
انحراف است باعث بر کشیدن
عمر است از این که کسانیکه
حرکات بسیار متعبد میباشند
و تحولات شدیده میکنند و
کارهای مشاقه میکنند مثل
تحالهایی که بی باکانه کار میکنند کم
عمر میشوند در غالب و لهذا
انها که همیشه در غنای صاحب
کنند که حرکت و حانی و نفسانی
زیاد دارند و کسانیکه صاحب
هم عالی اند و بمقتضود خود

نمی رسند دق می کنند بسیار
در تحصیل علوم و کالات بهر
مهرهند بلکه خجالت کشند
مفرط و فرج مفرط اسباب ^{است} ^{بسیار}
میشود و خود در پاک طبعش بود
که ضد حرکت است و صاحب
پیوست است که ضد لطافت
و محقق و خست کنند است در
وقت کشید و غشوش بطریق دود
و بخار نشش می رود و بواسطه ریه
بقلب و باعث تمام کردن رطوبت
غذویه و خواصش کردن حرارت ^{بسیار}
بطبیعه و لهذا اغلب تر مال کثر ^{بسیار}
نسبت بان انداز که از هیكل آنها

و فانه

و فانه آنها از گوش و کف دست
پیشانی و غیر آنها و اطالع آنها و هم سنها
آنها و ارحام و اهل بلد ^{است} ^{بسیار}
میشود که عمر خواهند کرد کمتر ^{بسیار}
می کنند بلکه اغلب کم عمر
میشوند و علامت کم عمری آنها در
حیوة آنها از حسن و حرکت باند ^{از آنکه}
خود آنها می افتد و این مطلب هم ^{بسیار}
معلوم است هم بکبر به مضبوط است
و دیگر آنکه خداوند برای قلب
انقباض و انقباضی فرما داده که
در وقت انقباض هوای کثیف شده
را بیرون اندازند و در وقت انقباض و انقباض
هوای از خارج بخود بکشند تا آنها را

از آنکه
بسیار معلوم میشود

که درون آن بوده و غلبه و کثیف شد و بواسطه
نیروی قلب بود بحال آمد و فروغ شود و نسیم
دهد و لهذا در بدن مرگهای و تشنگی قرار
داود که هوای از مسامات بدن بدرون می
هرم هوای لطیف و تازه تر است و روح مشاقت
و قلب با آن بساط طراست و از این باب است
که اگر کسی را در خلوت کنند و سینه را
انجا کنند بجایی که که هوا از خارج داخل
نشود مانند آن فاصله که هوای صاف
انجا را می کشد بدرون و پیر و ن
نفس بر او تنگی می کند زیرا که هوای
نمی آید که ترویج کند و لهذا که هست
که کثیف شده بخارج خانی که از او
بهره و انداخته شده قلب قبول نمیکند
و با او را

دو باد او را و لهذا در درجه
خواب نفس تنگی می کند و لهذا
در آب که غیر جاری زود میبرد
برناظر معلوم میشود که کانه او آب
طبعش بر نمیدارد و سرش را از آب
بهره من می آورد و لهذا است که بعضی
بخوها استیبا نشاء میشود و بعضی
و سخر و بعضی را و اح بعضی بخور و استیبا
از روح تنگی می کنند که بعضی استیبا آنها را
مشاهد میشود و اغلب در فضاهای
کنار سینه و او را و هوای خوب خوشی
برای نفس پیدا میشود و در هواهای

منته خفگی و نهره کی و انقباض میاید و
 لهذا بوی خوش و بوی کاهلک مثل سب
 لجوش آمدن است و لهذا در شهر
 امر شده بخاروب کردن خانه و پیر
 ردن کثافات و یک متر در مع
 طول دادن در بیت الحاله همین است
 و سرایت و باء انرا یقین هوا و هوا
 که از روی جیفه و اشپاوشنه
 میاید غالب موجب امراض رده است
 و مثلا هوایی که کشیده شود از رود
 پیه و پائش و بعد عبور
 بر نریال کند و بعد بران

و غلبه

۱۱
 دوره فلپان که از لغف از جالسین
 مجلس متازند و بعد برانی
 عبور کند خصوص ~~نریال~~ ^{نریال}
 در انتخاته ها و پیاچراغهای
 کشف و قلب برسد و
 مدتها هم بر اینوال باشد البته
 بآتش کی قلب میشود خصوص
 بنا بسیار باشد هم بکشد و بیک
 نفس حتی آنکه نریال عاده میباشند

که فلان ثنبا کو را هم بیک نفس بکشند
و هر روز فلان را دودش مدتی
در دها نگاه میدارند و
دها را بریم میکنند سرشد بعد
که جرم دود در سر و آلات سین و دها
نشست صفود و در سرها میکند
و لهذا نرها کی کثیرا و فسطاط
بسیار که دیده شده و دیگر آنکه
هر دود و دخانی که اندک در جایی

عائز به جار

بماند چه جای آنکه مطلقا
نشاند خصوصا اگر محال با طوبی
نشاند و محاله جرم اند و دیگر
بمچسپید چنانچه خانه ها بماند
انش و ساه میشود و چنانچه در فلان
ثنبا کو بماند و فانی مژد و دسد
میشود با آنکه دود از اینها
اب عبور میکند و این مطلب ^{جلوه} است
در کانه ها خور میشود و میشود پس البته

جرمی از اندر قلب و ممر حلق و
مرئی و ریه و صدر می نشیند که
اگر نبود حرکت های زنا و سر و غر و شریقی
خودین ثریا کی البته بزودی خفه
میشدند و مبتلا با مراضی می گشتند
ولکن از اعضا حیوانی که که انجم است
و بالاخره البته مضر است و دیگر
آنکه ریه جسمی است صناعتیست
و منسا

که

کانتخارانی که در معده بسبب طبع او افازند
بسبب طبع دوم و از قلب بسبب طبع
سوم بسبب سبب و رطوبت و قضا
میشود و انما سبب که که بخود بر می خیزد
که همه با هم جمع نمیشود که اگر جمع شود امراض
سینه و ریه و جنب پیدا میشود
مثلا ذات الحجب و فیهام و ذات
و ذات الریه متکاتف و رطوبت
و امثال ذلک پیدا میشود و در
ذات جرم مختل به متکاف و رطوبت
جذب و مسام او را اندک میکند و
خسک میکند که از رطوبت باجم از ریه

مکعبه از کار کردن غاده و غازی به
 راجعها ^{ست} ششها را یکی جازیه که جذب
 غزا کند در معدن او را تمام و در واقع بدن
 از کلاه و سر و کلاه و دم و چند حرکتی است
 و حرکت محتاج است بحراکت و دیگری
 ماسکه که غذا را نگاه دارد تا فواید
 فاضله را بخورد را بکند و نگاه داشتن
 بجمع کردن معدن است الف خود را بران
 و انهم حرکت است و دیگرها ضمه که تله
 را بجمع کند و معلوم است که این
 محتاج است بحراکت از اندو و دیگر
 طایفه که زیادتی را بپوش و تفاوت عرف
 دفع کند این هم حرکت است پس
 هر چهار را حرکت خدمت میگویند
 و هنگامی که طوبی اگر نباشد غذا نفوذ

اعضاء

اعضاء نمکند و بعد متسکین شود تا
 باعضاء شود و بخت شدن هم بدو مربوط شود
 که اگر چیزی را خشک کرد بدین روش کشند
 بسوزد و بخت شود پس معلوم است که همه این قوای
 بنائیه متوجه است بحراکت و حرارت و طبع و خد و بند
 برای هر مزاجی مانند احتیاج است به حرارت
 فرساده و معلوم شد که برای کشیدن
 باعث تحجیف است و اطلاق آنرا معلوم شد مثل که
 چنانچه با کجا غذا خوردن آنها کم میشود و چراغ آنها
 همیشه و اغلب بپوش میباید و چراغ بسیار
 بهمانند ناکاری میکنند و بسیار زور میزنند و
 دیر بر سر دفع میروند و فضلات آنها مثل پشکر
 باریک و کوچک و جدا جدا میباشد

اعضاء

و خشك كه هو معلوم با لباس و قوا و
 چندان مثل سابق حال خود نشان افتاد
 بر طعام نمیدارند و چنانچه وقت خوردن
 گاهه بنورده هانز میینند و بنورده
 را بلع میکنند و نسبت بحال پیش خود
 چه نسبت بشخصی خور زیاد خوب باشند
 چنانچه در غذای آنها هضم میشود و چنانچه در
 نالغ آنها باشد میشود و چنانچه در نالغ
 آنها باشد میشود و نالغ بکم کشیده
 مثل نالغ اموات چنانچه گاهی نمیدارند
 و در نالغ نالغی آنها مایه فایده و چنانچه
 و نالغ آنها سبک میشود که نالغ نالغ
 و خشك لهذا میبینی تا اگر که در اندک
 مدتی مثل کسی میماند که مدتها بر خور

میشود

میشود و دیگر آنکه چون در مزاج بار دو یا سه
 تولید دم کم میشود زیرا که کثیر است و طویلت
 و دم که اصل گوشت است بقدر بدست میآید
 بلحاظ نمیدارند و در نالغ نالغ میشوند و سبب
 و تم و سرخ و سفید خون است که سبب سفیدی
 پوست و سرخی خون و گوشت مخصوص
 میباشد و در نالغ کثیر طویلت کم و حرارت
 کم میشود لهذا میبینی که جواهرهای سبکها خوب
 صورت و فجا و سرخ و سفید با نالغ نالغ
 کشیده نالغ سپاه جرده میشوند و لاغر
 مثل نالغین و صورت بدتر شده و شمرده
 و از کار افتاده و گونا و باریک که گاهه بر زمین
 میروند و جواهرهای سبک و نالغ نالغ سبک
 و دم که بزرگ میشود و نالغ نالغ نالغ

۱۵
 باشنا صوبه سی چهل ساله شبیه میشدند
 و اینها چیزهای است که هر کس میبیند و
 که هر کس را می آید چنانچه خود بخود دیدن
 را با آن می بیند و بداند که دیدم کس را حال است
 خوب و بعد از آن بگوید او را دیدم وضع دیگر
 که از دیدن او فهمیدم که ترا کی شده تحقیق
 گفتند با آن که می بیند هر چه که می بیند
 گفته در وصف آن رسم داستان اگر می نویسی چون
 بهر حال که می نویسی به منوی یا سنی اگر بگویش ترا
 و دیگر آنکه کشیدن تراک است با خلد و ساد و جمع
 ضرورت بدین است اما اگر و شرب که معلوم شد
 و اما حرکت و سکون پس در این امر حرکت با عدالت
 بجهت کم شدن و حرکت و طوبی و سکون
 با عدالت پس بجهت حرکت بدین و فساد آن که

صوبه او می بیند که
 در کتب است

در کشیدن او

در کشیدن او و توجه به کشیدن او و احتقا
 او و مثال آن که هست پس مقاسد حرکت
 مفراطه و سکون مفراطه هر دو هست
 و اما هوای که از زمین و آسمان است معلوم شد
 کثافت هوای صراط با و اما استغراق و است
 پس معلوم شد که این از اعدال خارج میشود
 و اما نوم و فطنه هم در این باب آنکه فاک طوبی
 باعث کثافت است و فطنه هم که اموری که فاک فساد
 و فساد است که اینها خواب غرق نمیدارند
 مثلاً اینها از این باب هم و هم از باب غری
 و تعفن بخاطر آب و کم خواب هم میشوند نسبت
 بسیار خود و هم در حال بیداری بیداری
 کامل نمیدارند بیداری حرارت و بطوری که

از انفعال و انبساط بخارج و لهذا در باکها در ظاهر
 و محال است خصوص قریب بوقت غایبانه نوم باشد
 دارند و بقیه نوم زیاد باعث غلبه طویات
 فضلیه میشود درین جلد بسبب روح میانی
 و عدم توجه او بظاهر و لهذا ورم میآورد و بقیه زیاد
 باعث تحایل روح میشود و بویست و معلوم
 که مفاسد این دو در ثریا است
 و دیگر بدانکه خالص روح حیوانی
 بی مانع می رود و اینجا خدایه کامه
 خلق فرموده از پیش هر طرف میشت
 اول و در اول دایره قوه قرار داده که هر چشم
 و گوشت مثلا ادراک میکند با و می رساند
 و او ادراک میکند با و می رساند لهذا خواه
 اگر چشمش باز باشد نمیبیند و هکذا بانی

و این ظاهر

حواس و ظاهره و در آخر از طبقه خدایه
 قرار داده که آنچه را حق مشترک ادراک کرده
 او را حفظ میکند برای وقت دیگر اسم این خیال
 و در آخر طبقه دوم قوه است اسمش واهیه است
 که ادراک معانی جزئی میکند و میدهد
 بخوانا خود کفوه حافظه آنکه در اول بطن
 سوم است و در وسط این چهار که اول بطن
 دوم باشد قوه است اسمش منصرفه و منجده و
 مفکره که از هر دو طرف میبرد و با هم مرکب میکند
 مثلاً میگوید این خوب است و این را از آن
 خرافه حق مشترک بردارد و خوب را از حافظه و
 مرکب میکند و این قوه در خواب و نه در بیداری
 او صورت بندی قانع نمیشود گاه و بگاه هائل
 و گاه تراشیده ها و از جلود مانع و عصیان
 میآید بد و چشم یکی از طرف را میگرداند

بر طرف چپ و یکی از چپ بر راست
 و از دو چشم می بیند و در آن هر دو چشم
 در یکای هم می بیند اما یکی می بیند
 و وقتیکه چشم اگر عیب کند نور چشم دیگر
 زیاد می شود و از پشت سر اندود و عصب
 بمقله بر آن یک عضله و چشم و از او
 دماغ دو عصب یا عین می آید و اندک گیاهی
 آمد هر کدام دو قسم می شود و یکی از آن
 بچهار می شود یکی فرو آمده با جشاء در
 می رود و یکی را ذکرها هم کرد زیرا که
 بد یکی می شود و یکی می آید با عضاء
 وجه بمای و صد غنی و حاجت و جن و
 جگر و بافت و بد ناله و ناله و ناله
 مای و یکی می آید با لسان و با منان سفلی
 و مشقه سفلی و آن عصب دیگر می آید
 بجنک و زبانه

تساکی که در میان
 ناله و زبانه

جنک و از جنه مؤخر دماغ عصب می آید
 بد و گوش و باز از بالای آن دو عصب
 می رود و شش قسم می شود قسمی می آید
 مایه عضله حلق و لسان می کند و قسمی
 می آید و قسمی بخبر آمده و با عین می رود
 و به او آورده و شش لایه و اعشبه صدر و
 و نوح دیگر از عین دماغ و نخاع می رود و
 اکثرش بعضی لسان می رود و باقی اعصاب
 در ظاهر بدن همه از طرف نخاع می رود و در بدن
 می شود و نخاع از دماغ است و صد عصب است با نخاع
 ثواب ظاهره و باطن و زرد و شش و نوار باطنه از حق مشرق
 و جبار و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 منبع انوار دماغ است و منبع روح نفسانیه در دماغ است

در ظاهر بدن همه از طرف نخاع می رود و در بدن می شود و نخاع از دماغ است و صد عصب است با نخاع ثواب ظاهره و باطن و زرد و شش و نوار باطنه از حق مشرق و جبار و شش و شش و شش و شش و شش و شش منبع انوار دماغ است و منبع روح نفسانیه در دماغ است

و معلوم شد که شرب افیون باعث خود
 حرارت و کم شدن رطوبت^{ست} اوایل^{ست} و بعد
 معلوم است که بغلبه حرارت^{ست} با برودت^{ست} با برودت
 با برودت بر اعضا و مایه فواید و مختل
 میشود مثلا آنها که رطوبت بر رطوبت مختل
 آنها غالب میشود اگر چه زود قبول میکنند
 اما حفظ نمیکند و حافظه اش را کم میباشد
 و هکذا اگر بر غلبه داشته باشند زود قبول
 و ادراک نمیکند و لهذا اغلب کند در آنها
 با حافظه و کم حافظه ها با ادراک میباشد
 زیرا که باعث سرعت قبول^{ست} شکل رطوبت^{ست}
 و معلوم است بقیام و تجربه و اتفاق که بسبب^{ست} آن
 کشیدن رطوبت دماغ کم میشود و برودت^{ست}
 غالب میشود

غالب میشود و روح صالح مطاع
 نمیشود و اعضا بهم میاید و حرکت آنها که
 میشود و از اینجه^{ست} که در آنها مثل حر^{ست} است
 زود از آنها کم میشود و هکذا فواید^{ست} شتم^{ست}
 مکرر را و این امر نشان^{ست} که بسبب^{ست} آن کم
 شدن رطوبت شاید گاهی شود که زود
 زبانه و پر شامه^{ست} فرستند و لهذا است
 میبینی آنها را که چشمهای آنها نسبت^{ست} ببقای
 آنها خود را کم میکنند میشود و بگوید هر روز
 زبان آنها اندک کوچک میشود و چشمها
 آنها در هر روز سابق بهم منور و کوفته بگوید
 میافتم و مثلهای آنها بهم کشیده میشود و کوفت^{ست}

الها با بریاك میشود و اصرار الهی که میشود
 که بسیار مشکل است برای که را بعد از
 برای کشیدن مسئله مشکل است فهمیدن
 بلکه مثل همین مسئله ها را نمیفهمند و بعد
 که میشود که در کشیدن نقل میگردند که
 برای کشیدن ابوابی اینجا آمده و برای طلب
 کردن دل دهند یعنی نبود که که وقت
 برای کشیدن یکسان نشستی و کم کم
 سست شد تا بحال شد امر که در هم که
 قدری کثافت میانه فلان فلان و در
 با جرم سوخته فلان و با قلیلی برای پیدا
 کرده حتی که در صد از دند بکیر برای
 یکبار چشم

یکبار چشم را کشود و گرفتن و بخلق انداخت
 و بعد اندکی بحال مد که معلوم میشود
 که خیال الهی پس و پیش میشود و همان
 جهت است که اندک برای که میشود بلکه
 حوصله این را نمی دارند که مدتی در
 فکر کنند نه در راه میانه دین و خواب
 هم کشان و سابق خود می بینند و گوش را
 که این میشود مگر در اول امر که گاه هست
 که که این نشود و سبب در این که برای قوی
 نعوذ در این که میشود و مثل الهی که
 با کم میگرد و در پیل زن ابدان نمیکنند بلکه
 از سابق و منوالها فور میبارد کانه و
 در این که اولادها اغلب کوچک و کمینه

اینکه از این کتاب
بسیار از این کتاب
بسیار از این کتاب
بسیار از این کتاب

میباشند و در عدم ادراک و الکی ادراک
الخاص و حسنه را نسبت بسا بخوا
و عدم انقباض قوه شوقیه و شهویه الحسا
یکی همان است که اعصاب که اند
در حرکت عضلات و اعصاب و بهم میباشند
حرکت که میشود و معلوم شد که حرکت
فشار آید و نیت هر دو در الحاکم بسبب
پیس و برودت و الکی آنکه غذا با اعضا که میبرد
و تولید دم صالح الحاکم میشود و در الحاکم
چنانچه ذکر شد و منی هم از دم صالح است
لذا تولید منی در الحاکم میشود که سبب و
منبع ندارد و دیگر آنکه کثرت هم الحاکم
و منقب و سوزن بتریاک کشیدن
و لوازم آن است

و لوازم آن است که با قوه شوقیه و شهویه
لذا تولید منی بسبب کم دفع منی از حاکم الحاکم
منی میافتد چنانچه هر که در منی و در حاکم جماع کند
از او نباید جماع و منی را نکند و بسبب اختصاص
و یکجایی آنکه قوه ادراک در الحاکم میباشند
معلوم شد که ادراک افق و افق است پس
را و لوازم آن است که از منی باقی ادراک نکند
لذا افق با غش و شوقیه اعصاب و عضلات
بحرکت میآورند و خیال الحاکم میباشند و لذا
دید شد که کسی که دوسه روز جواب میداد
بعد از عادت دریا که بکون او را زیاد بوده
چنانچه شاعر گفته حوری جنت در افق
الکر

۲۱
 اگر حسبد شبی ^{که} ^{فوق} ^{در}
 رغبت نه افجا حسد اصل ^{که}
 و لکن ^{هم} ^{اینها} ^{که} ^{گفتم} ^{اگر} ^{کسی} ^{غیر} ^{از} ^{اگر}
 پسند بعد مد ^{تجربید} و بعد ^{از} ^{این}
 شدن او او را پسند میفهمد و خود
 در آن کشاید درست و انفت نشود ^{مگر}
 در این ^{نکته} ^{در} ^{بخت} ^{آنکه} ^{بیکار} ^{تجرب}
 نمیکند تا خود او بفهمد ^{با} ^{کسی} ^{که} ^{همیشه}
 مثل ^{او} ^{شد} ^{که} ^{خود} ^{انسان} ^{مانفت} ^{نمیشود} ^{مگر} ^{حال}
 خود را ^{فایده} ^{کند} ^{با} ^{مد} ^{فایده} ^{کن} ^{شود} ^{اگر} ^{کسی} ^{که} ^{پسند}
 و بعد ^{از} ^{سال} ^{مثلا} ^{او} ^{را} ^{پسند} ^{میفهمد} ^{که} ^{پسند} ^و ^{اگر} ^{اش}
^{تر} ^{از} ^{مد} ^{تجرب} ^{خواهد} ^{شد} ^{با} ^{اگر} ^{کسی} ^{که} ^{پسند}

اینست و شناس

ان ^{بیشتر} ^{شد} ^{تجرب} ^{از} ^{بافت} ^{پسند} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 کنند ^{از} ^{افز} ^{شود} ^{مد} ^{میشود} ^{خصوص} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 و بعضی فاسد و دیگر از ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 ذکر خواهد شد و اما منافعی که ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 ذکر میکنند ^{هم} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 و ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 که قدر ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 میگوید ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 و ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
 لکن ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}
^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت} ^{از} ^{بافت}

و

وقتی که همه خیال را آرام میکند و طبیعت را متوازن
 کشیدن میکند چنانکه اگر آنرا نمیکنند و لکن آنچه
 سید و طبیبان معلوم میشود و هر جا طبیب حاذق
 بود و گفته اند آن است که کشیدن او هیچ مرضی ندارد
 بلکه ضرر دارد علاوه بر مضار که گفته شد که تخفیف را
 خاطر کرده و او را نکشد میگوید و غلط است
 که بعد از چاره او مشکلتر باشد یا چاره نشود بلکه امراض
 بدتر از او در مثل حراج و اکل و در بیل و جرب و امثال ذلك
 و اما که ندیدیم و نشنیدیم که کشیدن ترنای قلع مادی
 هیچ مرضی نکند و در اوقات و با جمعی ترنای کشند
 که ترنای کشها با آنها میکنند که کشیدن ترنای قلع
 و گویا هر که گفته بخيال فیض و تخفیف آن بوده که
 گفته و لکن چه بسیار ترنای کش در سال گذشته
 مردند بلکه

مردند بلکه نسبت بعد از ترنای کاه و غیر ترنای
 از آنها بیشتر مردند بلکه نشنیدیم که ترنای
 کش را با آب بکشد و خوب شود و بسیار دیدیم
 از غیر ترنای که و با آب شد و یا با آب کرفس و فلفل
 و شاید کشیدن ترنای که برفع نباشد بخوابد
 اهل ترنای قیاس کرد و با شستن بر آن و میگویند
 ترنای کشها که از هر طرف و با کثر ترنای کش
 و آید همان ترنای قائلان و آنها هم ترنای کش
 و شاید بسبب تخفیف و تخفیف بر کثر احساس شود
 اما بدانند که انسان کشنده آنها مخصوص است
 صبح و امشب و اگر خاص شود آن باشد همان بغیر
 در آنها خوردن و هست بدن مضار کند نشسته
 بر ترنای کش که منفعش تا فلان میاید همیشه در ترنای
 در ترنای

در این مسئله معارضه شد با اخبار علاوه
بر آنکه میگوئیم این را موری که جمیع عقول
بحرمت و بدی آن اگر فایده صحت صحیح بودی
هر متشبه بسیار ظاهر میبود چنانچه از فقر حکام
اینکجا استنباط خواهد نمود و یا بحاله بر فرض که
کسی قبل از شرع الهی معارضه شده مسئله حرمت این
تصدیق دارد چنانچه طبعی بین و در هر بین اگر
نباشند بریدی و از آن دارند و منع از انهم
شمرند پس در واقع اتفاقا ابر حرمت این مسئله را
که نود اکثر اهل سنت که کل صحن حرام و نود
مشبه که معمول به حد اخوان و بنات فاحش
لک بنک و حدیث دع ما یزید الی ما لا یزید
و حدیث فارجه حتی تلقی اما ملک
و نود اصولی

و نود اصولی که فایده بر آنست حرمت افشاء
بمثال که و اسراف و فساد و قلع و قمع و تیشو
خلف و خلق و موجب ترك صلوة و صوم و حج
بهره ترك باجماع حرام و علاوه آنکه احتیاط
معارضه با سنن اکابر و آثار و معانی و اثار
صراحتا و ترك او و معارضه بی شمار این اتفاق
هست بر این و بقاعده باید اجماع محقق باشد
هست و لو اجماع محقق نباشد زیرا که هر کس
علاء و معارضه این شده ابر حرمت نموده چنان
از جناب حاج میرزا محمد حسن شیرازی
و جناب شیخ زین العابدین رحمة الله و غیره و
و دیگران بافتنیده اند و یا سکوت دارند بلکه
بالا و از این ما ادعای می کنیم که حرمت این امر جمیع
طریق

فقر دوم

طباع است بخدی که منگری نداری هیچگاه
 اتفاقا با خیرند هر چه در دست مبالغه دارند و اتفاقا
 بخضای که با و یک دریاکی را نشان دهند و تفاوت
 حال و را ببینند میگویند لعنت بر اینک و خود
 دریا که هر چه اینک ابد بحسب دولت در این نیست
 کسی مغرور اینگونه اعمال را که منافق و ابله نیست
 ولو هرگز عیب در آن است و ملک هم چنان
 قوتی ندارد که امر و نهی را تواند عموما بنویسد
 دهد و کسی را بد و بی فلاح و جرح اتفاقا
 مع هذا افتد که دریا که با سعید ارشد در اخفا
 دریا که شراب با سعید ارشد با آنکه مغرور شد
 هستند مردم عیب و هر دریا که بگویند تو
 موکشی تا میتوانی خفا و انحراف را که میدارد
 و اگر چای ابراز دارد

فقر دوم

و اگر چای ابراز دارد محض آن خواهد بود که
 برای خود پیدا کند یا وقت فراوان خواهد بود
 فرا خواهد داشت بعد از مرخصی ابراز خواهد
 علا و خبر آنکه هیچ دریا که نیست که در تو با یک کشید
 خود معسر در برض یا خود را که نشود مثلا میگوید
 چشم خراب میگویم یا اوایل سر و درد میگیرد و یا
 هاما ندانند که رفع دارد کم مرز یا که کردند حال بشویم
 در کم و امثال ذلک از عذاب و از هر دریا که بی برسی مقام
 اضا میگوید که هیچ رفع نداری بخضر و بد و بد
 و هر دریا که میگوید من میخواهم در کم باشم شروع
 بیک کردن و امثال ذلک روزی در بعضی ذکی
 از دریا که بود مردی محرم از دریا که گفت من دریا که
 و راستی شما را بگویم دریا که نیست که خود را

و اگر چای ابراز دارد

و اگر چای ابراز دارد

فقر سوم

نکند چه عیب است اول بر حرمش بکشد
 چاره نیست در کمال افتاد و انداخته اند
 و در میان نجاست خود فوطه میخیزد و نمیشو
 بپوشانند در دل دعا کردیم که خدا یا او
 از این بلا رها کن پیغمبر این صد فقره سوم
 در حرمش کشیدن قرآن بگوید یا افران
 و آن چند است اول اَللّٰهُمَّ زَلِّ اَنْفُسَنَا
اِنَّ اَقْلَمَ كَانِ بِكُمْ رَحْمَةً یعنی زبانت را بر حرمش
 حق بشمار شما را نمی بکشد زانکه خود را
 بکشید و بکشش بیندازند تا بدین شما
 و ایمان شما هر دو بماند دوم اَللّٰهُمَّ زَلِّ اَنْفُسَنَا
وَلَا تَقْلِبْ اَبْدَانَنَا یعنی که بگردانم است
 بشما که خود را بدست خود بپا کند
 اندازند و خود را

فقره سوم

فقره سوم

اندازند و خود را در کاه چای کفزار کنند
 بیندازند که مورد هلاکت و جای خطر و
 محل ضرر عظیم باشد و از اینجاست که
 مرید است که حرام است بکشد و
 امر خود را در مقام جهاد در میان جمعی
 که مظنه هلاکت او باشد و اگر آب وضو نداشت
 باشد و احتمال بدهد که در عقب نالاب است
 یا یقین داشته باشد و مظنه هلاکتی باشد
 دزدی در کمال بوده او را بقتل رساند حرام است
 برود و اگر مظنه آن باشد که مشرب در عقب
 دیوار که او را میبرد حرام است آورد و غذای
 مظنه ستم آورد و هلاکتی که ضرر دارد
 حرام خوردن او و هلاکتی که

حرام است و مستلزم است که کشیدن ^{فرد سوم} ^{نریا}
 مخاطره و القای بهیلاک است از آنکه کردناه
 عروا و اذیاب مورث شد فشرمهای مهالک
 را و اذیاب ناکه قریاک کشید بعد از عادت کردن
 هر روز قریب بوقت نریاک او کسان برآ
 او میباید و کم کم اعضا او بدرد میاید و
 آب کثیف از چشمهای او میاید شاعری گفته
 در وصف او بگفته اند که در کرد و عدا
 رسوا شوی ^ه از وفور سرفه و خیمازه و
 چنمان نری ^ه و مسست و بحال میشود
 و که مسست و زیاد میشود عجب بیکه بخیر
 میشود چنانچه در حکایت که پسر نقل کرده ام
 و شده است که بیهوش میشود و میپرد و خوف
 در

مرگ در آنوقت دارند بلا شاک و این
 خوف مخصوص در منفی بسیار اتفاق ^{فیلد}
 و دیگر از اذیاب ناکه بعضی امراض ریو و صدرا
 که در نریاک چاره نمیشود پس انداختن
 بجهل است و اذیاب ناکه شده اگر مرضی
 باندک مرض وقت نریاک مسست میشود
 از جهت نرسیدن نریاک و نمیدانسته بگند
 اذیاب مسست شدن و اذیاب مرض و این
 سبب بحال میشود و کلاه مسست که میبرد
 و بیمار مرضی شده میکند که او را میکشد مگر
 هرگاه دیگری باشد که دود نریاک بخالت او
 کند که نماند که بحال آید و انهم بسیار صعب
 زیرا که اغلب دندانه های او خیم میاید و آنها

هم اتفاق افتاده عجب آن که حیوان خانگی
 و بچه که در آن اطاق باشد که کم بجهان رسید
 دود با و بکنج عادی پیدا میکند که فلفل کند
 که کبریا عادی شده بود و میامد در خانه که
 بود ما غش رسید و انوقت که میوسید که
 حال میشد فقر سوم و چهارم و پنجم کلو
و شرب و اول شرف و اوله ان المبدین کانوا
اخوان الشیاطین که غی است از زیاد ^{بیموه} رقی
 خرجی در اکل و شرب و غیره و اوله و الو حقه
بوم حصاده و شرفوا ان الله لا یحب المرفین
 که غی است از اسرار حق در اخبار رسید که امام
 منع کردند غلام خود را که بد و دستی در سر
 خرمن مسائل عطا کرد و منع رسید که اگر بگوید
 کردن شخصی

کردن شخص مالکی که صاحب صد بود ^{ست} دخل
 دهد باقی را او کانه تلف کرده و حساب میکنند
 از او و مشک نیست که تریاک کشند یا اسرار و اوله
 مال که آنها که اندک عادی دارند شیبی نه فران تریا
 بازنده مثلاً باید بکشند و مخارجی بگردار مثل
 روغن و استیاج و قمار و نسیان و نوعی هم
 که افام کنند از چای خور و میشوند جای آن هم
 خرجی دارد و در بین تریاک کشیدن بجزای
 خوب میگویند از قبیل کشمش و حلوا و نبات
 و لوز و فلفل و غیره و آنکه رو باقی چیزها حتی
 که ندارند باید از هر جا با و لوز و نبات
 که کار راه بپزند هر چه میشود بدهد بشود و
 و معلوم است که افان که ندارند شیبی بکفران

علاوه بر خرج معاشر بسیار زیاد روی است
 کسی که روزانه کار میکند و اجرت نمی‌فرماند
 و شخص دارد بخانه اندازد خرجش زیاد است که
 نقل کار تر یا کشتن باید زیاد باشد و حاله بداند
 صاحب ملکی میشوند و در خرج بسیار زیاد خرج میشود
 علاوه بر آنکه چنانچه سابق گفته ایم است میشود
 و کم در پرت کار و بار هر روز و مال آنها و کلاه شده
 میشود که در پرت کار و بار و دیگر کردن آن نمیشود
 و انهم که میباید حفظ از تلف و در دستگیرند که
 چنانچه میبینیم از حال آنها لهذا زیرا که نیست که مالش
 زیاد شود و اگر چه مبالغی مال داشته باشد بلکه
 اغلب مفلوک و پریشان میباشد بلکه مردمان
 مفلوک از دیدیم که باندک و مالتی تمام شده و پریشان
 و آنانکه بالکل

و آنانکه بالکل تمام نمیشوند در بعضی از آنان است
 که کسی دیگر دارند مثلاً در پیری که در پرت
 ملک آنها باشد و عقبش را بیاورد و از بقا کثرت
 مال آنها است که بزودی معلوم نمیشود و یا
 از بیا آنکه بسیار نمیکشند و یا عادت دارند و بالکل
 دست از کار رها کنند و گاهی در فکر بختی
 هم میباشد و لکن با همه این وصفها آنچه ما دیدیم
 از دارند و فادار هر پریشان احوال شدند سید
 زیرا که مال را تمام کرده و زوی با کفند و مالها و شترها
 چه شدند گفتند فلا فائدة لهم است و پولهای
 و در و چیزهای زمین از سوراخی بقد سوزن
 بضر و دو و بیرون کردند و همه را با شتر و گاو سوزان
 و با و دست از زمین نمیدارند این فامر و

و نقل کردند موثقین که از عباس نامی ^{مست} شنیده
بودند که گفته که با قصد ^{مست} که سر از سوراخ باد
فلبان بیرون کردم که شاخ ^{مست} صیجیات در آن
که نکردم شستم ایامی که ^{مست} دلالت دارند بر ^{مست}
افان که تعدی زحد و د خدای میکنند و خوا
آمد در فقر بعد که انفا هیچ یک از حد و د
خدا می افتوانند در ^{مست} میجا آورند و یا
دیگر هست که دلالت بر حرمت میکند مثل
ایه صلوٰه و ایة خمر که منصوص العلة و باقی آنچه
در فقر بعد ^{مست} این بیاید و اکثر کردیم تفصیل
انفا را بنفر بعد و این حرمت نه از راه قیاس ^{مست}
بلکه از عموم این و مشهور است و افراد خود را و این
همه فردی از آن فقر چهارم در ^{مست} حال که مستحب است
از کتاب و سنت

فقر اول

فقر چهارم

از کتاب و سنت بر حرمت شرب ^{مست} افیون و آن ^{مست} چند
مر مستحب است اما اگر از راه صلوٰه ^{مست} ابدان ^{مست} که ^{مست}
در نمازها واجب که خدا فرموده حافظ و علی
و تریاک محافظت ننهوا ^{مست} اندر نماز داشته باشد
بجهت آنکه اغلب ^{مست} خدا و وعده عادت میدارند
اول شب و صبح یاد و وقت دیگر و بعضی از اول
شب تا قریب ^{مست} بصر و خود تریاک ^{مست} که انصاف ^{مست}
که قریب بوقت تریاک ^{مست} حال بسیار بد آنها را رخ
که حوصله نماز ندارند و بفرخی که از ^{مست} بی عادت
یکند از روی کسالت و بی شعوری و بی التفات
بنماز و خدا فرموده ^{مست} لا تقربوا الصلوٰه و انتم سکران
و تفسیر شده بحالت کسالت و در اخبار ^{مست} سکران
که صلوٰه بد و بی التفات صلوٰه نیست و اما و

۳۲
و چنانچه هادی برای فلیان میلا فیده باشد
و بنود بر طهارت نرسیده که آنکه شراب
خورد و مشرب مست خوابیده صبح غسل جنابت
نماید و میگوید که در نیت که هم بجهت خدا
شد اعضا و کندای در آن جمیع قوی و قوی
منی بسیار میشود که مشرب جنب شود و محال
نفسه بلکه میشود در عالم چرت و قیام ابتدا
چرت نیت است از او منقطع و شرطه خارج شود
و نفهمد در نیت خبری پس اطمینان بر طهارت
داشتن او بسیار مشکل است نه برای خود او نه
غیر او چنانچه اطمینان بر طهارت داشتن در صبح
ان شب غسل مشکل بود و نمازیدن طهارت
مستفاد صبح نیست و نیت کشید و بیاید
میکنند در نیت

میکنند در نجاست و شستن آنها و نماز مشروط است
بطهارت از احدا و اجابت و نیز نیت نماز جماعت
از حد افزون اگر در بعضی اخبار است و اگر از اینجا
خارج شمرده اند و بر فرض ممکن بودن و از نیت
در نماز ظهر مثلا دیده نشده که نیت نماز شام و
صبح در مسجد جماعت بخواند و بعضی از کسانی که
نیت از آن کرده اند خود میگویند که ما سابقا بجماعت
والکن من مشکل بدانم مگر چون نیت می خشک
داشته باشد یا خوفی یا نیت بستی و نیت کثرت
قبل از شب بکشد که صبح نیت او را بدار کنند و
اعلم و بترقان خواندن از نیت یا نیت نماز شب
الطریق فیها است اگر حرام نیست در نیت نماز و نیت
سبب نیت نماز یا استقلال هست مشک نیست

و ترك نماز حرام و نماز واجب پس كشيده او باعت
 بر فعل حرام و ترك واجب فخرم من باب المقدسه على
 هذا الاستدلال دوم از راه جهاد است بدانكه جهاد
 با كفار در زمان نبى و امام واجب بر هر كس غيبي
 مستثنى و مذمت و ياد از ترك او رسیده و
 لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر
 و المجاهدون في سبيل الله و مذمت زياد از
 متخلفين است و بنود واجب دفاع و دفع كردن
 دشمنان هر كس بر انسانى بايد يا بربايد بزياد يا بغير
 ناموس بايد و ترك كس مستلما حالت جهاد و
 ندارد ميگويند با و برخيز و ذريك يوك مبنى
 و ميگويد چه ميگويد ميگويند دشمن رسیده
 يكدم ديگر نترسم بترسيم بترسيم بترسيم باز
 ميگويند

ميگويند اينك رسيد ميگويد هر چه خود بينا
 باز هم از يك فلان فرق و در نخواهد رسيد اين
 حاضر کرده ترك را بد و مسواخ محسبانه
 باز ميكنند خبر ميابد كه چه نقشه ميگويد
 هيچ فلان ميكنم كه خوف فوت بيايم باز ميكنند
 باز نكند ميكنند ميگويد اى ضعيفه كار در مرا
 بپا و رو باز ميكنند كار در مرا ميآورند ميكنند
 و ميگويد اى نون انخابك را فلان فلان را بكنم باز
 ميكنند وزن يا و يكري ميگويد آمدند و رفتند
 ميگويد اى چه زنى هستى بكنار هر كار
 ميكنند بايد خوشيك اى بونم دم خنثى است
 و حكمايى تركي بود ميدان نداشت بلكه بترسك
 منفر هم بسيار شاق است خصوصى هر كاه و

نریاک برسد و بسبب باران یا نحو دیگر نشود چراغ
 روشن شود که خوف هلاکت است و را چنانچه ^{نشد}
 میکنند و بعضی مشفقان بعضی را مقتول و بعضی را
 افرجه را میگویند البته جهاد اکبر و مجاهد جانفش را
 بطریق اول نمیتوانند زیرا که قوی و کار فرزند و توجه
 بخو که کشته چنانچه آنکه که اهل خیر است ^{ست} میفهمد و قد
 افلح من کما وفد ^{ست} خام و سسها ^{ست} قباب ^{ست} شارب ^{ست} لافون
 و هکذا زیرا که نمیتوانند بجا آورند و اگر همه میتوانند
 که در این مکر و بصورتی شد بد که خود نریاکها با
 و رسید که نریاک ^{ست} و هو مستطیع کافر ^{ست} مقتد
 نریاک جهاد و حج هم هست این امر البته مظنه امور ^{ست} این
 سؤم از راه صوم است زیرا که وجوب رمضان و
 او احتیاج بد که ندارد و نریاک نمیتواند سوزده دارد
 از چند راه

از چند راه یکی آنکه اغلب اشخاص عادت بد و عاده
 کشیدن در شب و روز دارند بعضی سه وعده و
 عادت آنها در روز و زانو ^{ست} کشیدن نریاک حالی
 برای آنها میباشد که نمیتوانند نکشند هر وقت که باشد
 و البته اغاظ و دوی ^{ست} او علی المشهور مفسدان از ^{ست} بالحا
 بغیر از آنکه تحقیق نموده شده در محاش که از باب ^{ست} دیگر
 بلا صاله مفسدان و دیگر ^{ست} آنکه بعضی سحور ^{ست} در ^{ست} نند
 بخورند و روز ^{ست} میباشند و باید بخورند و دیگر
 آنکه بکشد عشاء هم ^{ست} میباشند بصوم و بخورند و
 دیگر آنکه بالکل کمیند میباشند که طائف نمیدارند
 دیگر سگ و نشتی و دیگر آنکه بفرز که یا وعده ^{ست} عاد
 باشد اخم در شب مثل بعضی روز خود را از ^{ست} اولیا
 نریاک و اطعمه و شیرینها نمیتوانند بکشد ^{ست} این

انکه نریا ککش چنان میل فرط باین قلیان ^{مدا}
 در بیز کشیدن نریا و غیر انوقت خصوص ^{فت}
 خشکشد و جان که بدیدن قلیان نریا ^{للت}
 از او میرود و البته میکشد مگر خوف مانع ^{شو}
 و اگر احیاناً نریا کی باشد که شب زیاد بکشد و ^{چنانچه}
 میگویند حب نریا کرد و باین نریا خورده بدهد ^{که}
 که بین روز و شب و بر روز کند نادر خواهد بود
 و با جمله خود دیگر ام که هیچ ماه مبارک نریا کی
 نریا میکشید و بین روز و شب بعضی دیگر از
 بعضی دیگر بدیده اند بجلان ^{سخت} اگر نریا کی مدعی
 مواظبت میبرد و زخم باشد اعتقاد نکند که اگر ^{شد}
 نادر باشد و آنچه باعث شود که نشود بجا آورد
 روز و رات و مستانوم باشد نریا واجب احرام ^{شد}
 چهارم انکه

چهارم انکه از خبر خطبه فاطمه که فرض الله ^{که}
 و با و فی الرزق معلوم میشود که منافق او بداد ^{ست}
 معلوم شد تمام شد رزق بسبب نریا ^{چشم}
 انکه وجه در حرمت همیشه بنابر حد بندگی در ^{من}
 لا محضه الفقه مذکور است از باقی که فرمود
 فانه لم یزل منها احدا لا یضعف بدنه و و ^{ست}
 قوته و انقطع نسله ان است که بواسطه خو
 مرده که در میان کوششها میباشد بدن ^{نریا}
 ضعیف و قوی را که میکند و معلوم شد ^{بف}
 که جمیع قوی نریا است میشود و نسل ^{کثیر}
 و ضعف بدن آنها از سببها و جبهه آنها هویدا ^{ست}
 می شود که بعضی از جمیع سببها و افعال این ^{کلیه}
 در باره آنها است که بقدر آنکه سببها ^{دلائل}

ضرب با ولد یا نسل او امتثال ^{است} آنست که
 اعلم بر حکم آنکه آنکه ^{است} کمال و لذت را
 لما فيه المنفعة والصالح ولم يحرم الا ما فيه الضرر
 والثاف والفساد فكل نافع مفعول الجسم فيه قوة
 لذته فلا وكل ضار يذهب بالقوة او قائل
 مثل الهيئة الى قوله والعلة في مجرى ما فيها من
 الضرر للجسم والهيئة توجب الكل في الفجاءة
 والاكل والدم نفس الطاب يورث الكد الدبيلة
 واما السموم ففانها والجنون يورث فساد القلب و
 يسود الاسنان ويحمر الفم وبعد من الله ويقر من
 سخطه وهو من شرب بل يس يعنى حرمان بجهت
 دانتها وحرمان شدة وحرمان مضرى حرمان وحرمان
 حلال وحرمان نافع ^{است} ايسر من شدة حرمان شدة
 بطلان است

بجهت ان است که مرض کلب و موت فجاءه واکله
 مباد ودم بجهت آنکه قلب را قوی میکند و
 موت مرض ببله وجرى حرمان که ضرر
 که موت فساد قلب میشود و سپاه میکند
 دنیا را و دماغ را بدو میکند و خبر است که
 فرض الله الصلوة ونحوها والکبر والکوة نبييا
 للرزق والصيام ابتداء للخلو والحج نفوسا للدين
 والجهاد قولا للاسلام والامر بالمعروف مصلحة
 للعوام والنهي عن المنکر دعاء للسفهاء وصلة
 الرحم من ماء للعدد والفصا صحن الدماء
 واقامة الحد وداغظاما للحارم وقرنه شرب
 الخ تحصينا للعقل وبجانبه السرقة ايجابا للغة
 وترك الزنا تحصينا للنسب وترك اللواط ترك

تکثير الناس والشهادات استظهار المجاهد
 وفاء الكذب تشريف الصدق والسلام ما كان
 المخاوف الامانة نظام الامنة والطاعة فاعظم الامانة
 وفي رايه والعدل تنسكا للقلوب وبر الوالدة
 وفاء عو البسطة والكفارة بالنذر تعريض الغنى
 وفداء المحضنا جبا عن الغنى والشفقة اجابا
 للعفة وكل اموال الدنيا اجازع من الظلم ومن اياها
 حرم الله قتل النفس لعنة قساد الخاف والقتل
 فنام وعفو والوالد بن الخوف والوفاء لله و
 للوالد بن كفران النعمة وابطال الشكر وانقطاع الشكر
 والوفاء لنافيه من الفساد قتل النفس وذهاب الانساب
 وفساد الموارث وترك الزينة والاطفال والصدق
 لفساد الانساب والموارث وترك الزينة
 وذهاب المعارف

والموارث
 والصدق
 والوفاء لله

وذهاب المعارف واكل مال اليتيم للامانة عاقلة
 لانه غير مستغن ولا يميل لنفسه ولا يرضى
 عاقبة مع عفو به مع ما في ذلك طلب اليتيم اذا
 ادرك ووفوع الشخنا محض ثقاتوا والفرار من
 النوح للوجود الدين والرسول والامنة والفساد
 وجرة العد وعلى المسلمين والغرب بعد
 للرجوع عن الدين وترك موازنة الانبياء والبراءة
 لفساد الاموال كما حرم اعطاء المال لفساد وعلا
 برأى النسبة ذهاب المعروف وترك الفرض تلف
 الاموال والفساد الظلم وشك نسبت كبرهاتك
 كسب تلف موال هست وفساد البشدران هست
 بنسبتن بايكديكر خوب وبيكديكر وبارا
 از جه فساد وجود خود شخص وفساد وفساد خوي

والموارث
 والصدق
 والوفاء لله

اهل او که اعظم از تمام فتنها است در واقع منشاء
 خیر و شر این مذکور است در مذکور ^{ست} فیون جمع اهفتم
 آنکه از این و از الناس پیشتر هو الحدیث و این از
 معول لغو امر ضواعت و از اخبار معلوم میشود
 که عتک خیر و غنا و محاسن و لعب و هر زمل و
 بیکاری همان ^{ست} لهو و لهذا در برابر قرآن خواندن
 بصوت حسن مدح سیده و علم بن الحسین خوش
 اواز بود و هکذا با قرا و نیز از خیر تزیین
 و غیره معلوم میشود که عتک در خیر و نباحث
 ادخال رجال بر نساء ^{ست} و لهو او معلوم ^{ست} که نریاک
 کشیده ^{ست} لهو ابل ^{ست} است فوق جمع السموم و عتک
 نباحث بعد معلوم خواهد شد که در این مو
 هشتم آنکه جهش حرمت ^{ست} متوان یافت او
 که مذکرات

که مذکرات حاضر و فقر عاجل او پس است ^{ست} نریاک
 در مذکرات انصورت و ان هیکل و انکشاف
 جامه و ان ذلک که دیده شده کان بسیار
 با نشان و فتنه نریاک خود ^{ست} و باشد و نجان
 ادنی اشخاص رفته و با نوضع آنها با الناس بر روی کاف
 خوابیده و نریاک کشیده و دیده شده که از ما
 اخفاء بعضی در نریاک ^{ست} می کشیده
 ختم آنکه چون عالم محل آمدن ^{ست} اباید هر کس یکسبی
 مشغول باشد عالم ^{ست} پیر باشد و کسب شرع و تقسیم
 با حکام خسته شده و اجال و واجب ^{ست} کفایه و مطلق
 او مدوح ^{ست} بیکاری که نوز حضرت صادق ^{ست} کرد
 شد که فلا ^{ست} شخص در نریاک ^{ست} آن نریاک مجاز
 کرد پس حضرت ^{ست} سید با رفقه و عمل شیطان

و رسید که کاسب دوست خدا ^{ست} آواز داشت
 گفت که ترا کاسبی که ده خود را بخری نماید و
 رسیده که سه نفر دعاء آنها مستجاب نیست یک
 آنکه که مال داشته باشد و او را فاسد کند
 چاه بتنه بکسی دهد و چه نوع دیگر و بعد
 دعا کند که خدا یا مار و زری بده و مال بده و رسیده
 که بصر او در مال او ایمان ^{ست} او میرد و این فقره
 نوحه مرد ضعیفه خود را از فرشتا و رسول ^{مود} فرستاد
 عبادت هفتاد جزوا اصل آنها طلب جلا ^{ست} است
 و کاظم ^{حضرت} فرمود خدا دشمن فرزند مردی که را و صفت ^{حضرت} فرستاد
 ماعون ^{ست} کسی که عاشر ضایع گذارد و امثال
 ذلک بسیار ^{ست} از منک نیست که شرایط ^{ست} است و این فقره
 و کسب تو می کند در و نمیشوند و نمیشوند و میگردان
 و اگر بخواه از رحمت

و افضل از این

و اگر بخواه از رحمت ^{ست} فلان پیدا کند خرج نریا کش
 نخواهد بود چه جای عاقلان که جامه عاقلان بدند
 و به فروشد و ترا ^{ست} میزد و با آنکه شاید بکسی غیرت
 مضطر شود و خود عاقلان فروشد و با جملة اگر چه
 چند ^{ست} باشد با کل ^{ست} غیر که خود ^{ست} در ^{ست} و فسق
 برادر ^{ست} در ^{ست} از راه زنا و لواط و غف ^{ست} او این چند وجه
 اول ^{ست} آنکه شک نیست که زنا حرام ^{ست} او هر چه باعث ^{ست} نریا
 باشد حرام ^{ست} او خواهد گفت وجه ^{ست} انحراف نریا اگر از نفا
 و دیگر آنکه در ^{ست} خصال که رسول ^{ست} فرمود از زنا
 اجتناب ^{ست} کند که در ^{ست} نشوید ^{ست} بدی ^{ست} در ^{ست} نیاورد در ^{ست} اثر
 اما در ^{ست} نیاورد ^{ست} و طراوت ^{ست} و ^{ست} و ^{ست} و فقر ^{ست}
 و غیر ^{ست} می کند و اما در ^{ست} اثر ^{ست} با ^{ست} میشود ^{ست} و ^{ست} و ^{ست}
 حجاب ^{ست} و خلعت ^{ست} در ^{ست} نریا

[illegible]

علاوه بر آنکه برای کتبی که بخواهد از آنجا بگذرد باید
 باید یاد نمود که آنرا بکشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 بدقت نکند و بخواهد اگر بگوید که در آنجا که
 نشود و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 میشود و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 کند که همان یکبار نطفه ضایع شود حرام بجا آورد
 بر آنکه برای کتبی که بخواهد از آنجا بگذرد
 مجبور نیست که نطفه تمام شود و اینست که اگر بگوید
 که در آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 قطع و عمر آنکه بپوشد و صاحبش را که در آنجا که
 و آنکه نیست و وضوح لازم نیست که بپوشد و بپوشد
 هست و دیگر آنکه در آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد
 که نتواند خبر کند و آنرا بپوشد و بپوشد و بپوشد

مردمان از آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد
 از سه راه باید بپوشد و بپوشد و بپوشد
 گفت که آنرا بپوشد و بپوشد و بپوشد
 اما آنکه بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 با هم در آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد
 از نظر و در آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد
 نظر و در آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد
 برقرار و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 از آنجا که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 میشود که وجه حرام و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 که خوف و وقوع در حرام است که بپوشد
 بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد

میشود که رضاء فرمود الصغار من الذنوب طرف
 الیکبار و من الذنوب الخوف و الخوف الخوف و الخوف الخوف
 و در کتاب اسرار القلوب که انس گوید در رتبه
 برزق افتاد و محاسن او را مل کردیم تو عتقا که آمدیم
 برزق آمد و میشود و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار
 شما که میاید و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار
 برسد که هر وقت که برآمد در مدخل شود استیلا
 و فتح من الامام و ان بنو اعم فرمود و الخوف الخوف
 بر او افتد که برهنه باشد گفت نه فرمود لهذا اذین
 و خبر کن که جهش و عتقا و آثار و آثار و آثار
 که رسول فرمود و حرام است برای زنان که بقیه
 یکشنبه را در آنها بجا نهد و محرم برود و در
 کافی است که صادق فرمود که
 کان امیر المؤمنین

کان امیر المؤمنین سلام علی النساء و کان یکره ان یسلم علی
 الشابة منهن و یقول الخوف الخوف الخوف الخوف الخوف
 علی اکثرها اطلب الخوف و در رتبه رضاء و رتبه
 کرده که در رتبه میاید و آثار و آثار و آثار و آثار
 حضرت امیر فرمود نکاح کردن و چشمهای مردمان
 صاحب شهوت سبب هلاک خود آنها و سبب زانی
 مثل آنون میشود هر که نکاح بونی کرد و او را خوش آمدید
 باذن خود مقاربت کند که از آن مثال او در شرح ابواب
 الحدید و امیخ که فرمود که لا تلو فی حدی النظر الی النساء
 لا فان لا یونی حدی ما حفظت عهدی و ان استطعت
 ان لا یونی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی
 لا یونی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی
 حدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی
 الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی الحدی

تکارت با بلد بنده در افقها بینان بینما باب و فکرت
 فقلت تکارتی هذا البیت قلت بینها باب و اناسا
 قلت انا اعطى الباب بیتی و بیدک تحولت اعفیه و
 قلت لها اعافى الباب فقلت معه بد حل من الریح ملک
 قلت لا ایتاب و انت متاب اعفیه قلت فعدت
 فی بیتک فقلت ایتاب و لا افریک و ایتاب ان تغاف و ایتاب
 الصادق فی الدن قال تحول فان الرجل والمرأة اذا اتخاها
 و بیعت کان فاللهما الشیطان و ان یزعم ان یبر و حیوان
 کدش که مشغول کار بود و اعراض کرد و روگردانید و
 امثال خلک زیاد که همدیگر را برین است که او را میسر کرد و لجب
 حرام شد و بعضی از آنست که شاید بکشتن اندک جرم بدین
 و خلأ و عفت او در برابر آن که کمال منجر حرام میشود
 علاوه بر آنکه هر آنچه مات است در او ولو
 بعضی افراد

فی بعضی افراد بجهت فکر رسم آن که در آنجا
 در پهلوی هم میخوانند خواه مرد و خواه
 زن و طایمان در آن کوه که در جم می دهند
 خصوص در بعضی اجراءها و در بعضی خانه ها
 که با عفت نیستند و آمد و رفت دارند و
 البته در خانه که مرتب مجامع میباشند و از
 اراجیف ارذل جوانها و حاجبی و مرثی
 انها بنامند حتی شوهرها و زن و مرد با هم
 بخوانند و بنظر انداد در حجاب نباشند و زن
 خدمت مرد اجنبی و مرد خدمت زن کند
 و خصوص که وقت بکشد و نشاط باشد
 البته مورد وقوع در مردم علاوه بر آنکه بیخ
 معلوم شده که عفت از زمان و مردان در آنجا

برداشتن است و میشود و لا محاله نظر بنا بر محرم میشود و شود
 شنبه میشود و غیبت را از میان میبرد بحدی که
 مرد می بیند که زوج است و پهلوی نامحرم غلطیده
 غایب از آن میگیرد و گاهی این مرد و برادران و
 نه مقابل نشانه است که اگر هاشور یکسر بنشیند
 بخورند و ایدام عرض نمیشود و منع نمیکند بآنکه بعضی
 از غیبت و غیبت فوادی و دیون که حرام است میگیرند
 و در وجه خود را نشان میدهند و میگویند که فلان در
 میگیرد با که این بیعت از برای کسب از یاد میبرد
 و در آن صاحب خانه وقت نماید و سوخته در آن افتد
 او بماند و داخل بر هر چه کرده باشد طاعتی گفته غیر از
 این فرقی که مذهب سیدین است و تحب کنون در هر روز از این
 از برای که فرایان شد خاموشی و درین ظاهر در شهر
 خندار باشند

خبردار باشد و اینها که نوشتیم سال الوفوع است اگر
 بگویند که اصاب خلاف این است که میشود که این نوع بنا
 خواهد گفت که همانکه فردی را اگر میباید با شد از این
 مقدّمه ترك حرام و عدم دخول غیر از این افراد
 باید منع شود و انفراد محض نیست و مشرع باید منع
 این ناس باشد و الا در صورتی که هر کس معتقد خواهد
 شد بحدی و از خود سلب خواهد کردی را چنانچه
 در تمام محرمات است و این افراد خاصی میبود و عموم
 میفرمودند و حال آنکه در مجامع شرعی فنون مخصوص
 آنها که فقیرند مثلا و احببتو که نیستند اینگونه
 امور البته واقع است بآنکه اینچنینند امام و علمای
 الراوی چنانگونه که از برای کافی صاحب است که داشته بود
 در طهران و الله اعلم امیرا اتفاقا او کشف بود و میبرد

سلام کم و او از زن جوانتر و این را با الهام میگویند که زن
جوانتر نام در خلوت نشیند و زنی با نعلین و حب
و نعل را که کند بد و بد و رقیبان چنانکه فایم
یا که نیست و ما را خیار پیدا نمیشود خصوص در سر که هر کس
شد بروی هم میافشند و نمیفهمند که چه میگفت و تا
نزدیک ظهر میخوانند باز در هم از سر گرفته و بر سر
آنکه خداوند برای پیچیداری است از فرموده قطع کنند
و نیکو آنکه اگر صاحب که و مال باشد و مافی دوی
باشد مثل آنکه مال باشد و خوف یاد از اعتقادند
مردم داشته باشند و خود یاد از گرفتن و مؤاخذه
باشد و لو بسا محرم و باشند از باشند نمیشود که در
نباشد یعنی اگر کسی را بداند و بداند نیست زیرا که بداند
کسی باشد که از دیوار باز و قوت داشته باشد و بداند
نمواند

نمواند مثلاً و لهذا در بد زنی لکن کاتب در فروع
و ظهور انوار در فقر چنانکه در آنجا باشند و این که
میگویم همه بیام است هم بیان اما علم بجای ناکماله
چند نفر که در دو هم نشینند برای نیک و نیک
در آن وقت بعضی فوا که خوب فیرونیهای مرعوب
بر سبیل لرزم و وجوب باید باشد و الا عیش منقص است
و اگر ممکن باشد شاید زدی نکنند و لکن اگر ممکن باشد
و نداشتند باشند البته هر که با هم بگویند که فرمود
بسا خوب است آن یا کلاوی داشته است بخیر بود که جعفر
یا کور کای یا خونی یا پیچید و آنکو حسنی و عسکری
بجای باید باشد یا بگویند این بعد از بیعت و نیکو
در کار است یا عیش بدون کوفت از الله در میان جمعی
ابا ای بی پیدا میشود که بگوید این امر

مرا تمام میدهم البته رفتن از هر باقی و مراغ و هر خانه و
اطاق باشد و آورد و لو بشقی و بشقی و بشقی و بشقی و
و بود و اینست آنکه هیچی ذکر کردم یعنی مراغ و بشقی و
محافل آن و با جرافا میشود علامت واضح بر
آنکه آن در هر موضع که نریاک کسی داده دزدی بیشتر
و هر جای که است دزدی کمتر میشود و هر جا هم در این
صفحه که دزدی است بعد از بعضی از سر نریاک آمد
و با جماع نریاک که دزد نباشد محال است و بر فرض
محال که محال نباشد مسایه خواهد بود و اگر
مسایه نباشد باعث دزدی خواهد بود و لو در
و البته چیزی که باعث دزدی کردن و بسوی طبیعت
شود حرام است اگر کسی که لازم آید که بیشتر از نریاک
کشیدن نبوده یا در دزد نباشد از نریاک که نریاک
و چگونه

و چگونه در سابق هم در بعضی اطراف زدیست بوده
خواهم گفت که چنین است و لکن بعضی ها نریاک است
فطرت بوده اند در سابق ها نریاک است و نریاک است
بس خواهی بود هر دزد نریاک است خواهی بود هر
نریاک دزد است سر یکا که پاکه بسره و دزد
مفید بخود و همه مردم را نمیتوانم که باکم بنمایم
با طایفه نریاک که هر کسی میداند که هر دزدی که نریاک
نریاک میکند و هر نریاک که نریاک نریاک میکند
دوازدهم آنکه خدمت مؤمنان در نواب و دکه از
حج افضل او از بعضی اخبار مستفاد میشود که نریاک
موسع ناو فتنه نریاک نریاک مقدم است و نریاک
مؤمن نریاک خداست و عباد او عباد خداست
و قضاء حاجت مؤمن است نریاک نریاک مؤمن

و بریناوردن حاجت و خجایا خدا و رسول است بنا
 بر خجایا و امانت و اخلاص و بر وجه برای مؤمنان
 و هکذا این و نیز برای او و تشیع جنازه مدوح است
 و هکذا است این و ضا و زیار و زیارت تمام اینها
 میرد و در رفتی و عبودیت و باورد و حوصله
 را میرد و کج خالی باورد و شود و محبت را میرد
 و بنیاد و نفاق باورد و سیر و هم لنگه معلوم میشود
 انفرادی اخبار و فتاوی که مطلوب و تشریع حال و
 تقاضا و طهارت است در راه فرموده حلال است
 برای مؤمنین طهارت و در راه فرموده نعمت طهارت
 اظهار دارد و فرموده که در پیش برای شما حرام
 کرده و در راه امر کرده با خدا و زینت در
 دست رفتن بساجد و مناهد و خدمت

علماء و طهارت اخوان و در راه فرموده خداوند
 با طهارت بر آید و پاکیزه و نظافت و شست
 و در راه فرموده باید صبا و سبب اتفاق کنند
 و خرج نماید و در راه فرموده جامه خود را پاک
 نکند و در راه بشوید و جامه کونایا بکشد
 و بریناوردن و وضو و غسل و طهارت و
 مسواک و وضو و وضو و استنشاق و استنشاق
 و دست شستن قبل از طعام و بعد از طعام و
 شستن و بچیدن وضو و شستن و حمام و
 و بوم که شستن و طهارت و نور و نور فرموده و
 حقیقت طهارت داده و بوی خوش رسیده و
 منع از بوی سر و امثال او در جمیع شستن و امر شده
 بساکن و وسیع و جار و بگردن و نهی شده

از آنوقت در سقف خانه گذاشت و خاک رویه
در خانه گذاشت و استیفا و با مسجدها و بیدست
راست مگر و مشد و کرم و کرم در بیت الحرام
شد و امرش بظهر شاهد و مساجد شد
شرعیست و امرش بوفار و مروت و مروت
در این شریعت رهبانیت و روایت شده که اما
حسرت که بنماز و با استیفا و با استیفا و با استیفا
بلو عرض کرد و فرمود آن الله جل و اهل بیت
و هکذا امر که رفت استیفا و با استیفا و با استیفا
خوب فرمود این و این و این که استیفا و با استیفا
من و ما و مع اهل ان و با استیفا و با استیفا
را امرش منع کرد از ترک ملا و و با استیفا و با استیفا
خوب تر و استیفا که هر که خدا تعالی بپند داد
بمورد را

بسیار را اظهار داشت و وجد بخداست و در خصال او که بر از دست
از علی که البسوانا الفطن فان رسول الله کان به
بابه و لا یلبس الشعر و الصواعق و الاذن و لا یلبس
و بی این و بی این و بی این و بی این و بی این
رسول خدام بیرون می آمد از خانه و بعضی است
در آن نظر می کرد و عمامه و جامه را در دست می کرد
عرض کرد و فرمود بی این الله جل و اهل بیت
بیرون خوانند از اخرج الیهم و رسید که الیوب
النقی کبیر العبد و در فتح مبین است که علی که
ابو عباس را بچند خوارج فرستاد جامه بسیار
فرد و با بود و مشد مسای خوارج را و ابراد کرد و اند
فازخ و را خوانند و گفت این او که گفتگوی ما است
از الله که بجه لبو سا و خطما و در بیوع است که

و جامع و شریف نوشته اند که جمالی هر سده که پیش از
 نمیدانی و پیش از آنکه از او قشر توالت باور و قشر
 چیز بخیر است و وقت کشیدن او از همه چیز میگذرد
 چنانچه که گفت و دیگر آنکه از اینها اینها که در اینها
 --- **در اینها** ---
 فی الملبس و الاقضاء و الاکرام و حسن حال المشطون فان
 --- **در اینها** ---
 لعلکم تفهمون انما يريد الشيطان ان يوقع بينکم العدا
 --- **در اینها** ---
 والعصاة في الخمر والميسر ويصدکم عن ذکرتکم و عن الصلوة
 --- **در اینها** ---
 معلوم میشود که حالت در اینها این است که شیطان
 باینها عداوت و بغض میبنداند میان اینها و از ذکر
 خدا و نماز باز میدارد اما فریاد که کنونیست و نماز شریف
 و مداوت و عطا بغض و هم معا و است که در اینها
 و ذکر مردم و این دشمنی را مردم و در کار خا مردم میا
 پس این حالت مخصوصه محرم و عمل شیطان خواصه بود

و دیگر

و دیگر آنکه در میان بعضی است که از اینها میسپردند
 از آنکه که اینها و فرود شریف و خیر است آنکه داخل میشود
 صاحبش و زنا و سرقت و قتل نفس و طاعت شریفها
 برداشته بپایا که داده اند آنکه ظاهر بود و اینها
 و آنکه که اینها را اینها را داشته و دیگر آنکه میسپردند
 --- **در اینها** ---
 کلهم و الله و الشرب و الربا و الخمر و جمع النوا
 --- **در اینها** ---
 فله ضار الجسم و فساد النفس و شک نیست که
 در اینها و هیچ چیز دست شریفیون را ندارد و
 --- **در اینها** ---
 و دیگر آنکه میسپردند که ان الله صوم الخمر لما فيها الضرا
 --- **در اینها** ---
 و بطلان العنق و الخمر و ذهاب الحیاة و الوجه و کلها
 ذکر وجود و شریفیون و دیگر آنکه میسپردند
 --- **در اینها** ---
 نهذب که قال ابو الحسن الماضی ان الله لم یحرم الخمر
 --- **در اینها** ---
 لاسمها و لکن حرّمها لعلها و کان عاقبة عاقبة

فهرست کتب بنابر این خبر خود شرح خواهد بود و
 ذالک حرام خواهد بود پس این چهار وجه دلیل است که مستحق
 میشود و آنچه از مذکور است و لکن از هر یک از این
 چند دلیل منشعب میشود و آنچه در این
 مادی حرمت افزامد بر او هست خبر است که بداند
 هر یک که با بجهت این چنین امر واقع در این زمان
 فقرتم و اگر نخواهم موشکافی کرده در بر سر
 استباحه این با مشیم کتابها میشود مثل آنکه
 بگویم فوکه معرفه الله را میرد و باعث است که
 اشکال کنند کسی که در خطبه خفیه اعمال نا
 شایسته داشته اند اعمال خود را و اندامه الکن
 موکلین است و باعث غیبت و نه است و مانع
 تحصیل علم و امر معروف و نهی از منکر است و باعث
 فوهمی

فوهمی بضعیف است و مانع دعا و یگانه است و مانع
 خردی قلب و خشوع و حضور و مانع فاعل است و
 برنگه ادب و حیا است و باعث عدم وفاء بهد
 و باعث غلو و کثرت در سوال بگناه است و مورت
 ندیدن عیب نفس است و برنگه صلاه ارحام
 و تمام کنند محاسبه و مراقبه است و مورت
 خوردن مال مردم و عداوت و بغاوت و مزاحم
 مقرب صلو است و مورت کند مر اعم است
 و مورت نفاق و برادر و مکر است و برنگه رحم علی نیک
 الیما است و مورت سوء ظن و شجر طایب غرات
 مؤخر است و باعث نفاق و در لسانین سندن است
 و سبیل سلسطاز ذنوب است و امثال ذلک از قضا
 که ذکر اینها موجب طول است خاتمه کتاب این

دو مطلب ذکر شد و **اول** آنکه بر آن کسند اعظم
معصیتهاست و این جهت است که مستنون دین
نماز است و این ^{ست} نماز و ابعث آنکه رتب بخیر شود
صوم و این ^{ست} روزه او و ابعث عبادت جهاد است و این
مضاف کننده است و ابعث عبادت زکوة است و این
ضمیم کننده اغنیاء است و ابعث عبادت الحج است و این
کافر کننده باو است و از دم در نظام بند است و این ^{ست} برنده است و از دم مدین و ابعث شهادت معاش
و این جماع کسب است و ابعث شهادت جهاد است و این
چرا کسند بحال است و ابعث شهادت جهاد است
و این سخت کننده درها است و ابعث شهادت زنا
و این موجب است و ابعث افعال دزد است و این
مستلزم است و ابعث افعال طمع است و این

واجب و اجبار و بصره و ترك او است و حرام است و با
باعث ترك او است و در هر كره كه بدو بر او مشرب است
كه فرمودند ز امر هر نام است و كذا فقال شراب
صادق فرمودند شراب ترك الصلوة لانه بصير
لا يعرف معياره و خوراك او نازش ليل روز
مقبول است و سوك فرمودند در جنت و ادبي است كه اصل
جنت از اصل بخت كنند و او بر او مشرب خوراك و
در تمام البلاد است كه الخمر حرام است و معلوم شد از
حديث گذشت كه ابو الحسن ماضي فرمود حرام
خمر است و عاقبت با كجهت عاقبتش و گذشت كه
عاقبت ترك كشتن عاقبت خمر است بجهت الخمر
ان الله حرم الخمر لافساد و بطلان العقول
و الخمر و زهاب الخمر الوجه و ان الرجل ربما
وقع

وقع عاقبت او قتل النفس و فساد امواله و زهاب
بالذن و فساد المعاشرة و بورت العريضة و خبر كه
بافر فرمود كه اگر كيا نخر است بجهت ترك داخل
مسكن صاحبش را در زنا و سرفش و قتل نفس و
خبر صادق كه انه بصير عا لا يعرف معياره و انه
مقبول است و سوك فرمودند در جنت و ادبي است كه اصل
جنت از اصل بخت كنند و او بر او مشرب خوراك و
در تمام البلاد است كه الخمر حرام است و معلوم شد از
حديث گذشت كه ابو الحسن ماضي فرمود حرام
خمر است و عاقبت با كجهت عاقبتش و گذشت كه
عاقبت ترك كشتن عاقبت خمر است بجهت الخمر
ان الله حرم الخمر لافساد و بطلان العقول
و الخمر و زهاب الخمر الوجه و ان الرجل ربما
وقع

معاینه که گذشت در فواید اولی در کتاب غلبه نادر است
نیست علاوه بر آنکه منافع شراب هست که در شراب
کشیدن نیست و با آنکه منافع و فواید اندک است
بسیاری شراب بجهت آنکه شراب نازک در دهن و کرم
و ثلث است که مناسب حیوة است بعکس شراب که تنگ
و سرد است مناسب موت و تلخ او جالی و عاظم
بخلاف شراب که نشاء و مستی و مفرج است
شراب کشیدن که باعث نقیاض و کدورت و
سودا و تب است و خوردن آن بقانون نبیست
اورده است و هم نافع است بجهت حفظ صحت و زیاده
کردن فکر و تقویت فهم و تقویت دل و معده و جگر
و تقویت دادن غذا در اساس و تقویت فضل است
و اخراج کثیفات با طلاق و لطیف با در و عرف
و اخراج

و اخراج صفیربول و عرف و رفع بلغم و سودا و فایده
طبع و تقویت حواس و اعضا و صلبه و رفع جوع
و وحشت و خیالات مالتخولها و جنون و مفتح
و مانع پیری و رفع خجید بدن و مدد بلغمی است و
مزوج سفید او بجهت تب دق و تربیت
اعضا و تب غشی و خالص او بجهت تب
برج و بلغمی و رفع ضرر هوای و بانی و ضرر
جهت تحلیله مواد و بدرفه شدن فواید و به
واکل او با سبب است و جهت فشی نافع است و
جمع اینچه ذکر شد عکسها اینها در شراب
موجود است بیکرا عکس شدن این بیکرا
لازم نیست علاوه بر آنکه خوردن شراب با
باعث زیاده فواید است و افیون برنده

و فاطع باه است و شراب صور ثرا فیه و ثروثا
و باز نیش و سرخ و سفید میکند بخلاف ثراک
که لاغر و سپید و پیر و مکره میکند شراب نیک را
چاق میکند غذا را و بهتر میخواند ثراک بدین
چون ابله است میکند و از غذا میاندازد و شراب
فوقیه میدهد در جاع ثراک مست میکند
بلند همت میکند و ثراک نیست همت و دور
و کد او زد میکند شراب عطار و درخند مساعی
میرد و باغ مشب و روز و هوشیار نمیکنند و
از یاد میکند و با پای ندید و فکر میکند و
کشیدن تمام مشب و روز با که تمام عمر را خراب
میکند و هوش و رای و تدبیر را میبرد و شراب
اعضا را قوت میدهد ثراک ضعیف میکند

مترجم

شراب طبیعت را بجهت و نشاط و اعضا را بزرگ
خود میآورد و زبان او را و سخن دان و با قوت
و تندرو میکند ثراک مخدر را اعضا است و
از کار و زبان را از گفتار و اعضا را از کردار و بار
از قمار کند میکند شراب صاحب هر حال را
مباذیب بخلاف ثراک که صاحب هر حال را
میکاهد و شراب خلاف ثراک میگوید و قوت
مسعی الخاف میکند و شراب غضب را در غل
مسعی میرد و ثراک یا تمام میکند و با در راه
بدن میکند و شراب شجاعت و قوت قلب
و ثراک جبین و ترسو و دون همتی او را و شراب
سخاوت وجود و بیفیدی او را و ثراک غلبه
و پست همتی و خیالات سودا و به میآورد

۵۸ جامه نطف و بک نطف بخورد در غریحان مسفی
 و ثوابی کثیف و چرکین میشود کاهو مشاهد الک
 شراب دهن را صفا میدهد و شد میکند و
 حبر الجحان میاورد و ثواب که را کند میکند
 شراب جیت میاورد و ثواب کشید بغیری و
 و ثواب میاورد و مقاسد شراب همه بعد از آن
 او بر طرف میشود و ثواب شد به چگون
 و رطوبت اصلیه بک میاورد ماده و تمام
 که مثل اول محال است بشود بای بعد از مدتی
 از آن اندکی خیر میشود و این قدر هست که بعد
 از آن دیگر ضرر نماند و پدید آید و از نصف
 ضرر بکشتن منفعت خصوص اگر در او ابل امرا
 کمیند آن اثر هم نکرده باشد و باز هم به حای
 مژد

شد و امثال ذلک خوب است پس در ثواب
 همه اش ضرر است و در شراب منافع هم هست
 و کناشتر افتد و عظیم است که از منافع او میکند
 و اعظم است خایه خداوند در قرآن فرموده
یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخمرِ وَالْمَسْکِرَاتِ قُلْ هُنَّ اَتَمُّ کِبَرًا وَمَنَا
لِالنَّاسِ وَاتَمُّ الْکِبَرِ هُنَّ اَتَمُّ شَرَابٍ نَفَعٌ وَاِنَّ
 اگر چه دارد لکن کناشتر از شراب است پس صحت
 برای او منافع می رساند و لذت که در ثواب
 هیچ منفعت نیست اگر چه مامد هم که در وقت
 شمع انفع و خواص از شراب هم برده و لکن قطع
 نظر از منافع داشته نمی افکار برده باینکه
 و فرق ثواب و شراب در این است که این منفعت
 آن نه و لکن ضرر پس در شراب هم هست که نشد

که خوردن شراب بدون شراب طیب موجب خفایه
و خنایه و امراض دماغی مثل سکه و صرع و فالج و جنون
و سرام و عشا و در دجیم و امراض گوش و
و دهان و دندان و اسهال و موی و ورم و جگر
و سپرد و خفقان و ضیق النفس و بطلان باطن و
خطرناک و کلاه و جوششها و فساد هضم
نوی دماغی و حیوانی و طبیعی و مورت و نهایی
و عشا و استسقاء و علاج و مولد سنک مثانه
و کرده و حرقه البول و ضعف مضاد و دره
فساد عقل و دین و ترک صلوة و کوعه و مثا و زنا
و قتل و امثال ذلک هست لکن با همه اینها مضار
کشیدن نریاک چندان مقابل است و در آن منافع
هست و در نریاک نیست پس نریاک بد و جا

و مرایب از شراب بد تر است که اگر مراد این شود
بپزند و شراب را باید پز و از جود داد و اگر بپزند
مشکل نریاک این موقوف بر آن باشد باید
کرد و در آن نریاک او ممکن است باسانی و دفعه
بفاش خواهد بود **مطلب دوم در مسأله**
معاذ الله بزرگ کشتن که از باقی مطالب این
کتاب نریاک را استغافه نای و در آن صد
مسئله ذکر میشود چنانچه اگر در سب
تشریح نای است که اگر حرمت و راد آن است
بصد و ده مهر سحر اول نریاک کشیدن حرام
و حرام نریاک حرام است دوم جوهر کشیدن است
حرمه از او است بجهت پیش و شر و نریاک
مفسد و سوم حلیت او بر زبان جاری

کردن و فوای دادن با و حرام است چهارم قطع
بهرسانند بحالت و وحکم قطع بحالت او کردن
بدعت است پنجم نهی کردن او از باب نهی از منکر
بر هر فادری واجب است ششم چون معصیتی است
که تکرار آن در عالم دیگر نهی را و همه قسم لازم است
ولو بضرب هفتم منع از او لازم است ولو بظواهر
بعد از منع از او ولو آنکه بعضی بگویند هشتم بر
کسی که قدرت بر منع فعلی ندارد منع را لازم است
ولو بصیحت در خلوت تمام کسانی که در منابر موعظ
و فجاج میگویند از جمله مسائل مرغوبه ذکرها است
که این مسئله را گفته باشند و هم گفتند این که بگوید
کشتن برای مردم نافع است متکراه خوب نیست
یا زدم ثلثان و یا یکی کشتن حرام است
دوازدهم

دوازدهم تعارف کردن بکشتن توپاک بدست
توپاک کشتن کردن کسی را ضلالت است چهاردهم
اشکار کردن کشتن از احرام بر حرام است که
مسئله سینه به او منع حسن است کافی الحد
پانزدهم اگر به بینند کسی توپاک میکشد و
بروردند حرام و تشبیح فاحشه است مگر
هرگاه احتمال ترک برود یا تشبیح شایسته
هرگاه ظن بر او باشد که از انتشار آن ترک خواهد
کرد
انگیز واجب البرز شصت و دوم هرگاه دانی که کسی
توپاک میکشد و بدانی که اگر فلا نکس خبر داشته
او را منع میکند و انهم منع او البته ترك میکند
واجب با و خبر دهد و الا فلا هیچدم باید نماند
شهرت زیاد بودن توپاک کشتن در حرام است

که استیلا رغبت دیگران شود نوزدهم و دهم و یازدهم
را بنویس خود برای نیک کشیدن و او دادن بدو
به ششم یا چنانچه داشتن مثل زن فروتنی کردن و
بر حرام است بیست و یکم دکان بکراستی
برای یا چنانچه یا بتریاکی که بدانی یا چنانچه خواهد کرد حرام
بیست و دوم منزل به همین نوع باو کرا دادن حرام
بیست و چهارم فلان نیک داشتن که شاید کاهی
بکرا دهد بدست و لو همان باشد بیست و پنجم
در خانه شخصی فلان کشیدن دیگران نباید
و افسوسد و لو همان باشد بیست و ششم
چنان کرد فلان نیک برای کشیدن نیک حرام
و اعانت بر آن است بیست و هفتم خب نیک که مکرر
بهر کشیدن نیک حرام است بیست و هشتم
نیک

نیک نیک نیک نیک نیک نیک نیک نیک نیک نیک
حرام است در محله النورین است که قال
النورین مناع الحمر فی شفا الخناز برای داخل
فلان امنه بیست و نهم نشان دادن نیک
نیک اگر که که دارد بدست بیست و سی
کرا دادن به معامله کوی که نیک نیک خواهد نیک
مهر و خانه باشد و بیست و سی و یکم
وسی و دوم در صورت نیک نیک نیک نیک نیک
در معامله خوب نیست کرا دادن با و در ظن
کشیدن خوب نیست با و نیک نیک نیک نیک
می و سوم برای کشیدن نیک نیک نیک نیک
مالیدن بدست سی و یکم کورده فلان نیک نیک
بغیران کار نیک نیک نیک نیک نیک نیک نیک

مطلب دوم ^{آخانه}

۹۲ کشیدن است فروختن او حرام است سی و پنجم در غیر
این دو حال هم خوب نیست سی و ششم کوزه کری و
ساختن کوزه فلان تو یا که حرام است اگر بکار
نخورد یا برای کشیدن تو یا که مخصوصا باشند
سی و هفتم بدون آن خوب خواهد بود سی و
هشتم فلان تو یا که فروختن تو یا که با علم یا اگر بکار
دیگر نخورد حرام است سی و نهم بدون آن
هم خوب نیست چه هم شکستن فلان تو یا
و اسباب خاصه او واجب است اگر بکار دیگر
نمخورد و مالیت برای صاحبش باشد
براه دیگر و ضرری مرتب نشود بقانون نهی
از منکر و الا فلا و بیستم شیشه زدن
تو یا که فروختن تو یا که حرام است و دوم
ساختن

مطلب دوم ^{نکار}

ساختن انشیشه اگر بکار دیگر نخورد یا محض
باشد حرام است چهل و سوم بدون آن هم فروختن و ساختن
آن بد است چهل و چهارم پیه بنریا که برای تو یا که
فروختن یا علم حرام است و بیستم با احتمال صرف
پیه در غیر آن صرف باز هم احتیاطا انداختن که احتیاط
در آوردن مطلوب چهل و ششم خانه برای
ساختن و اسباب خانه و اسرار است با و دادن
با یا فروختن یا علم کردن اگر معلوم باشد که
امور که با اسرار است در امر تو یا که کشیدن خوب
چهل و هفتم اگر کسی نماز میت باید بدهد با چه
برای و زده میت اجبر بکند یا برای جمع میزبان کن
نباید بدهد که ظن عدم ایشان او افعال او را
و برائت ذمه در این صورت معلوم نیست که

حاصل شده باشد چهل و هشتم اگر کسی نذر کند مالی
برای فدا کردن بدن و یا فدا کردن جان و یا فدا کردن
چهل و هشتم نهم اگر کسی نذر کند که هیچگاه
بدن را مالی دهد یا ضیافت کند و یا کراشامل
نمیشود و اگر قریب آن کی فقط را بکشد بر او نذر
او را حاصل نشد پنجاهم و هکذا اگر کسی نذر کند
که مالی بر او نذر کند که ضرر خود
بازوای حرام آید او را پنجاه و یکم نذر کردن بر
قربان منعقد نمیشود و هکذا عهد و پیمان
دوم شهادت قریب کشتن و باید حاکم شرع را
قوانع بشود پنجاه و سوم نماز و روزه
قربان کشتن چهل و نهم پنجاه و چهارم تقابل
و پیر و قریب آن کار صاحب عزم نیست پنجاه
و پنجم

پنجاه و ششم اگر در نفر قریب آن خبر دهند نجس
شد چیزی ثابت نیست پنجاه و هفتم اگر کسی
مظنه حاصل شود که احوط اجتناب و
هکذا اگر خبر دهند بپا کردن نشاء نجس
بر او نذر حاصل نیست مگر آنکه در وقت
باشد پنجاه و هشتم هرگاه دو قربانی
دهند بر وقت هلاک یا خروج وقت
یا بدخول وقت و مسموح نیست پنجاه و نهم
قربان کشتن را بر یک متجاهل او مستحب
است پنجاه و دهم اگر مظنه نذر و نذر بپاید
در امری که باشد نذر غیبی و نذر واجب
و اگر علم با واجب غیبی و پنجاه و یازدهم و لیا اطفال
یا منع کنند اطفال را از قربان کشتن و لو وقت

شصتم اگر کسی نذر کند که آنها رساند بفسقه
بلد برای منع یا احتیاج منع و بپیش هانت رسا
صاحب عمل بدتر را و هکتا باید اول نذر کرد
اهانت رساند شصت و یکم از پول قیمت نذر
با اهلایان او یا منبیا او بپزایکی فروختن معامله کرد
حرام است شصت و دوم از انوجه خوردن
چیزی حرام است شصت سوم اگر انوجه را
بخورد و غسل کند بان با وضو و کبر و طهارت
حاصل نشد شصت و چهارم اگر انوجه را
کند ضامن است شصت و پنجم از پول آن اگر
مکانی بخرد بر روی آن نماز اشکال دارد شصت
و ششم نوشتن یکسی که بپزایکی نذر کند
او دهد تا با او کند یا شفاعت کند در این

بها حرام است شصت و هفتم افکاه اگر طفلی در کفالت
کسی و ولایت باشد بالغ شده قویا ک باشد و نذر
دادن مال او را با او اشکال است شصت و هشتم
اگر داد مال او را با احتمال ضامن بودن
شصت نهم ختنه قویا اگر افکاد افتن و فرو
حرام است شصت دهم سوخته قویا که اگر جابیه بپزند
باید بپزد و بپزند اگر احتمال فساد و دود
فست و هم نیست هفتاد و یکم اگر سوخته را اگر خوب
و چیزی گرفت آن چیزی مال صاحب او اگر بماند
ضامن است هفتاد و دوم اگر سوخته را اگر بماند
منقطع با ما بازا صلح یا عوض هبه یا نذر خلع
یا جعل قرار دهد صحیح نیست هفتاد و سوم ظفر
دادن بپزایکی که عریان جوهر بکشد یا بپزد

مست

چه بکار با عیبه بکار با عیبه بنوعی دیگر حرام
 هفتاد و چهارم کشیدن قلب با قوت و لو
 یکبار یا یک قلبی و برای تجربه که می بیند
 قسم است حرام است مثل اینکه با مادر زنا
 کند زیرا که البته منجر به عداوت میشود و فعل
 علی ما شاهدنا و المتاهدات من البیضات
 و دیگر افکار نفس جری میشود و فعل حرام
 و دیگر افکار قلبی کشیدن باعث جری شدن
 دیگران ابر حرام و دیگر آنکه فرمودند ما اسکر کنیزه
 فقلیه حرام و حضوت صادق فرمودند کلک حرام
 قلبیه و کنیزه و دیگر آنکه مشروع بلید عام باشد و لا سدا
 طرق نشود و هر کس معتقد شود از جناب حاجی میرزا محمد حسن
 شیرازی سلمه الله ثم سوال کرده بودند از حکم کشیدن
 نموده

فرموده بودند چگونگی آنرا اگر کسی بودند فرمود
 بودند ندیم قلبیا او هم حرام است از موثقین در جناب
 مشهور است حکایت را که حاضر بود و هکذا از
 دیگر نقل کرده اند هفتاد و پنجم دود قلبیان
 زیرا که کشیدن بخود هر وضع باشد و لو
 دیگری بکشد نفس را بر سر و بیضا
 مناوره هفتاد و ششم نشستن در
 مجلس قریب کشیدن خوب نیست
 و افاد باید منع کند و الا بوجیزد و لو مهمما انفا
 باشد بنا بر خوب مجمع النورین که صادق
 تمام منصوص بود در روایه ختنه پیش
 و بعد معلوم شد که بنا بر فسق و اثم دارند
 بر خوا و عاقل پس سیدنا فرمودند حرام است

خوردن بر این مائده و هدیه اش مرصه پس
دو مجلسی و آن قایم شود غذا خورد بهشت
هفتاد و هفتاد و هفتم خوب که رفتند
بتریا که کشی که در خیر و حضور و ضایع بود
که فایز من فعل فکا نما و ما الی الی و طالع کفنه
هر که بر او فیر و آخر و هدیه گفتار و خبر
با صد یار است کو فی نیست هفتاد
و هشتم مجالس سخن و بتریا که کشی و او نزد
تو نکشد خوب نیست هفتاد و نهم و این خوب
کشی را عباد کردن لازم نیست هشتاد
و بتریا که کشی که بهر دشتیغ نخواهد بگفتی هشتاد
و یکم نماز بر مرده او اگر قدر کفایت بیاورد
شود هیچ ضرر نیست دلیل این چهار
کشی

نه از منکر و زجر و خبر و سو که لا تجالسوا مع
شارب الخمر و لا تعودوا من هم و لا تشبعوا لهم
جنازه هم و لا تصالوا علی اموالهم و در آخر خوب
دلیل آورده اند باینکه اینها مسکهای اهل
جهنمند هشتاد و دوم چیزی دادن بقبیله
و لو ساءلوا یا شد تعریف فلان را بجهنم و
نهی در اخت این رخ و در این سید که
بدهند ما را عفو بها مسلط خواهد کرد و
ملائکه او را محارب خدا و رسول میخوانند
و بیخ فیه را در آن خبر ذکر میکند که عدا
و باشرقت این از هیچ و سرایت حکم بطور
اولی این مستلزم همان پنج هشتاد
و سوم و هشتاد و چهارم سلام کردن و

بزوی قریبا کی نمودن تعریف فلان در محبت
 افکار در رخ بواست که من قریب الحزم فلا تفرحوا
 وان موضعا لا تعودوه و سلموا علی الیهود
 والنصارى لانتم اعلیٰ من اهل الجحیم وان
 سلم فلا تودوه و معلوم که این نهای من باب
 معات و بونی از من است و اینجا هم چنان است
 علاوه بر آنکه در رخ بواست که هر چه غایب
 فرود است ان خراسان نفرمودند محکوم حکم
 خراسانست بلکه فرمودند حرام است
 و خراسانست فالحزم شماله بناء علی ذلک و در خبر
 عوفی تصدیق آمده از سلام علی الفرس و المعانی
 ضعیف و قد ثبت فی نسخ طبری که فرمودند
 علی بن ابی طالب در جواب سلام قریبا کی محبت
 هشتم

هشتم و پنجم اگر قریبا کی سلام کرد جواب
 بد دهد لکن اهلسته بنغیر و باعتباری هشتم
 و هشتم رفیق شد در حضور یا سفر یا صیفا
 بالو شدن بدست هشتم و هشتم
 قریبا کی شد خوب نیست و دلیل اینست
 علوان در سراسر خبر محال است که بجا و
 الیهود و النصارى خبر من بجا و نه تسلیم
 الحزم و لا تصاد قوا شارح الحزم فان مصاد
 فلامه و مشک نیست که این علی و خود
 در این هشتم و هشتم قریبا کی
 بقصد کشید خود یا بقریبا کی دادن
 یا بقریبا کی حرام است که انما الاعمال بالنیات
 هشتم و نهم نقل کردن قریبا کی

قربانی بودن او حرام آنوقت فاصدی کردن
 برای قربانی دلالی قربانی بین تو و ملک و با بیع حرام
 نود و یکم ضامن شدن برای قربانی و پول نود
 حرام است و دلیل این چهار باب دلیل حدیثی است
 و مشاء و در حدیث کردن قربانی و قربانی کرم کرد
 و حرمت فیمثلان و کرام و کان مستفاد است
 از قول حضرت رسول الله الخضر و غار
 و عاصیها و ثارها و سافرها و با بیعها و ضامنها
 و اکثر ثمنها و حاملها و الحما و المحموله الیه و نود و دو
 دهقانان و یحسان و قربانی کردن با علم بیک که در حدیث
 دیگر و حارقهها هم مذکور است نود و سوم قربانی
 اگر چیزی داد و حرمتی تصدیک ممکن و بگویند
 و بانی هستی در غایت اگر مانع نباشد نود

چهارم چیزی را با مال من نذر یا کرم نود و پنجم قربانی
 صاحبکار و در خیال مرگ و است و و کلب
 ممکن نود و ششم با او هم نذر یا کرم نود و هفتم
 نود و هفتم خنده در روی او که نود و هشتم
 معافه با او ممکن نود و نهم مصافحه با او ممکن
 صدق اگر بشود با او در مجلسی میشود لاک
 کند بر این هشت مسئله بعد از قبول حرمت
 او و نود و نهم از منکر و لوازم از خبر رضام که
 و لا تضیک فدا احدک و لا تضیک فدا احدک و لا تضیک فدا احدک
 ما یسئ من مالک فان ائتمنت فایس لک علی الله
 ضامن و لا یؤاکله و لا تضاحیه و لا تضیک فدا احدک
 و لا تضاحیه و لا تضاحیه الی قوله و لا تضاحیه
 اذا اجزیت به فان ساءم مالک فلا یؤد مالیه

کیرا

ولا تحبب معاه في مجلس فان الله تعالى انزلت تحت
في المجلس صد ویکم نماز ناکردن در خانه که تو با
کشیده شود با جوهر نوباک بماند اگر چنین بود
و نهی شود بسیار خوب است بجهت خبر فقید
صد و دوم مال دادن بمضاربه نوباک کنش
او را سه ماه دادن امانت و مال است و بد است
بجهت نهی صادق از امانت ضاع اما کسی که عامل
بود و این عمل است و بجهت آنکه اگر تجربه آن را
که تمام شده امانت و مضاربه گشته از دست
تو با کسی صد و سوم استعمال کشیدن برای مداوا
روانیست بجهت آنکه معلوم شد که این فعلی است
و بر فرض دفع الوقای النبیه اده ^{بها} و تخریب میکند
و ضرر اخذ میکند و علاوه بر یک دفع غیر مسلم
امراض

امراض کثیره با و مپاورد اگر خواهد بمر و بپاورد
بمراست که شهید مرده و آنکه وفات گشت شود
بجهت دفع او و غضوض او و مغوض خلوتی
و در حدیث مسیح که عمر بن اذینه از صادق
پرسید که بجهت دوای او اسیر کسی چنانی میفورد
که او را وینداخت مثلاً نه بفسد لذت فرمود
نه و نه بکبر عهده بیکدم کشیدن بجهت آنکه
خدا فرزند او را در این محرم کرده و او را
و او را فراموش است پس آنکه کسی را خوش
بخال دوستی و رفیق حسین میگویند
یا چند قالی را بکشتن ضال و فضل و در هر
حال مستوجب میمند صد و چهارم طبعی
افون کشیدن نوباک دهد ان طبیب

دو کلاه است و رفتن نود انطبیب بطیاب و
 عمل بحرف او حرم و الفاء نفس بنهاله است بحیث
 معلوم بودن عدم مفاد او مگر اظها سینه
 دارد صد و پنجم معالجه کردن طبیب برای بعضی
 مرضهای سینه و ریه و ضحیه و امثال ذلک بقر
 نذر زنی که او میبرد و اسم انطبیب نام
 میشود مگر آنکه معلومی باشد که عیب
 میشود یا وضع باشد بر مردم که بسبب نوبت
 و علاج انطبیب ضرر نمیشود اگر رفع شود
 و نسیم اجازه دادی برای کسی در هر مری علی ای
 جمله یا حقه یا غیر ذلک است که نام او است بحرف
 بر روی بافی بدیها و او که بر زبان با و امثال
 می نمود و مردم با و و مجنی او و بدین بدینان
 شوند

اجز

شوند و الواد علیه کالواد علی الله و ان کان حکم
 الجبر الحار غیر ما کذب فیوختا و طلق صد و هفتم
 اگر بنده را بخوی و بعد بفرماید که تو را که در وقت
 حریفان هر وقت بفرماید در و تو بدین یک صد و ششم در بقره المثل
 در موردی که اجبر معین نشده باشد یا فاسد باشد
 بنوعی که باید رجوع بآخره المثل شود اجز المثل
 برای کسی که تراست از غیر برای کسی که بقیوی
 و بیجا او و آنکه او را کار میکند در فعاله
 که و در است و او را برای کسی ذکر کرد شد
 و بیجا امر معروف و نهی از منکر محفل است بعد
 از بیوت حرمش و صد و نهم معامله و مال
 کالیه مال شخصی و فرمودن و مال بد
 خارج و تجارت آن عیب ندارد و عیب
 تجارت

۷۱ عدم علم بغرض و احتمال طلب دیگر محدود
 برانند دولت و وزراء معدلت و دارایان ایالت
 و صاحبان و حکام هر لایه و عمال هر حکومت
 لازم است که در بی رفع و دفع توپان کشید بوده
 و غرضی که بعد از چند روز تشکد از کشید بنان کنند
 از بانی از منکر علان و برانکه رعیت چون و
 سلطانند و حشم سلطانند هر چه رعیت منول و
 حاله سلطان عزیز تر و با توکلت ارحم آنکه بعضی
 عادل بد و او را و او را نوعی میگردند که مدد آنها در
 آنها کس نمیرد و الان هر دولت بعضی تدابیر میگیرند
 که خلوص آنها کمره و با و طامون و خود لاک بملک
 بیا و انگونه مرفه را بملک انداخته پس چگونه شد
 که بغرض مسرعه که همه جا را گرفته و رعیت را تمام
 کرده

کرده و جاز و مال و در انظار آورده هیچ منع
 نمیکند و حال آنکه سران کرده بعض
 سران و صاحبان مناصب سیاه و حال آنکه
 هزار نفر شجاع صد هزار نفر بیکر افسا عی اما
 ندهد و اگر توپان بکری ای خاک حرکت دهند
 میبایست که از بی کمره یک یاد در جنگگاه این
 قلیان این قلیان از کمره تا خم بر سر او رخنه
 او را فدای دود افیون نماید و در واقع
 بعضی رعیت انکار معاش باین سبب افتاده
 پس سر او را است رفیق را رفیق الله است
 بعلوم ناسی که غرض آنکه در دفع این غرض
 سودمند فرموده منع نمایند بقتل و زجر و دفع
 اگر چه جمعی هم تلف شوند چنین نیست که

۷۲
که این مایه رواج نمیدارد چگونگی رواج نیاید و حال آنکه در
افکار بزرگوار و در دوستی نیست و هیچ باک
نشد قن اینک داشتند و بعضی این مایه را بزرگ
و هاکذا رسد و گفته فرغان بجهت تقصیر و باک
ما را اگر دشمنی کند حتی که ما را نکشودند در
سفر بعد از تصرف روستا و قن و در
بوم از کشتن نواک و در وقت ان جمعی
مهر هلاک شدند و عرض کرده اند که قن و باک
نفرین بر جان است که بعد از چند روز
هزار نفر دیگر و قن و باک تمام کردند و آن
کمال اسوده کی را دارند و بدون حضور آنجا
کسی شب زوجه اش را کشته بوده و بعد خود
را برهنه کرده بند زنجیر خود را بگردن
گذاشته

